

# فلسفہ سیاسی



آیة اللہ سید رضا حسینی نسب



## پیشگفتار

از آنجا که فلسفه سیاسی، شاخه‌ای از دانش فلسفه به صورت عام است، ابتدا به تعریف فلسفه به نحو کلی اشاره می‌کنیم، سپس به تعریف فلسفه سیاسی می‌پردازیم.

### تعریف فلسفه

"فلسفه" در لغت، به معنای "خرد دوستی" است، و در اصطلاح، به معنای:

"آگاهی بر حقیقت اشیاء از راه خردورزی در حدّ توان انسان".

تعاریف دیگری نیز توسط اندیشمندانی مانند افلاطون، ارسطو، ابن سینا، علامه طباطبایی و کانت، به ترتیب ذیل، ارائه شده‌اند:

"فیلسوف به کسی می گویند که در پی شناسایی امور ازلی و حقایق اشیاء و علم به علل و مبادی آنها است".  
 "فلسفه، علم به موجودات است، از آن جهت که وجود دارند".

"فلسفه، آگاهی بر حقائق اشیاء است، به اندازه ای که برای انسان ممکن است".

"فلسفه الهی، علمی است که در آن، از احوال موجود از آن جهت که موجود است، بحث می شود".

"فلسفه، شناسایی عقلانی است که از راه مفاهیم حاصل شده باشد".

## **تعریف فلسفه سیاسی**

فلسفه سیاسی، عبارت است از دانشی که ماهیت، علل، ارکان، اهداف، ساختار و مکانیسم قدرت سیاسی را با روش انتزاعی فلسفی تحلیل می کند.

در این دانش، از حقوق طبیعی انسان ها، آزادی های مدنی، مالکیت، ضرورت تشکیل دولت، حدود اختیارات حاکمیت، مشروعیت حکومت، تفکیک قوا، عدالت اجتماعی، قانون حکمرانی، تعهدات و اختیارات شهروندان در قبال دولت، قراردادهای اجتماعی و امثال آن ها، بحث می شود.

### خطر غفلت از فلسفه سیاسی

بی اعتنایی حاکمان و کارگزاران دولت ها به دستاوردهای ارزشمند این دانش، موجب تباهی حکومت ها و ناکامی آنان در نیل به مقاصدشان خواهد بود.

به عنوان مثال، غرور و ناآگاهی بسیاری از سردمداران تمدن مغرب زمین در عصر حاضر، مبانی آن تمدن را در معرض سقوطی هولناک قرار داده است، که شاهد نشانه های آن هستیم.

تمدن معاصر غرب، نتیجه میراث های مهمی از تمدنهای کلاسیک یونان و روم، تجارب دوران رنسانس، دستاوردهای انقلاب علمی و صنعتی در اروپا، و حاصل دسترنج بسیاری از متفکران و فرهیختگان قرن های اخیر است. این تمدن توانسته بود در دوران معاصر، هیمنه خود را در بخش بزرگی از جهان بگستراند.

اما در حال حاضر، نمونه هایی هشدار دهنده از علائم فروپاشی تمدن مغرب زمین، مانند نشانه های یادشده در زیر، مشاهده می شوند:

- فروپاشی برخی از ارزش های اخلاقی مانند احترام به حقوق انسان، مبارزه با نسل کشی و امثال آن.
- آغاز محدود ساختن آزادی های مشروع و قانونی مانند آزادی بیان، آزادی عقیده، و امثال آن.
- رویکرد به خشونت پلیسی و گارد ملی در برخورد با اعتراضات مسالمت آمیز.

- بروز برخی از بحران‌های اجتماعی و اقتصادی،
- تنش‌های داخلی.
- دور زدن قانون توسط اقتدار گرایان بانفوذ.
- عدم برابری و گسترش تبعیض نژادی، قومی و دینی به صورت سیستماتیک.
- برخورد خشونت آمیز با مهاجران قانونی که موجب طرد نخبگان مهاجر خواهد شد.

همچنین، عدم آگاهی و یا احساس بی‌نیازی کاذب توسط حاکمان کشورهای منطقه، نسبت به بهره‌گیری از دستاوردهای این دانش، و علل و مکانیسم دوام یا زوال حکومت‌ها، موجودیّت نظام حکمرانی آنان را در معرض خطر سقوط قرار داده است.

در حالی که برخی از فرمانروایان زیرک و حکومت‌های باتجربه در جهان، شوراهای راهبردی توانمندی، متشکل از دانشمندان و متخصصان فلسفه تاریخ،

فلسفه سیاسی، مدیریت استراتژیک، دانش اقتصاد، مدیریت بحران و امثال آنها تشکیل داده اند و به صورت مداوم از دیدگاه ها و آخرین دستاوردهای علمی آنها بهره برداری می کنند؛ بسیاری از حاکمان بی تجربه و یا مغرور، خود را از دانش های مذکور، بی نیاز دانسته، و در نتیجه، با انبوهی از بحران های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و یا قومیتی مواجه می گردند.

برخی از علل سقوط زودهنگام چنین نظام های حکومتی به شرح ذیل هستند:

- ناآگاهی رهبران و کارگزاران نسبت به مبانی علمی کشورداری و شیوه های پیچیده حکمرانی.
- ناآگاهی آنان به قوانین فلسفه تاریخ و مبانی فلسفه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی.
- ناتوانی در همگام شدن با تغییرات اجتماعی و گسترش انتظارات عمومی که در عصر حاضر



بدلیل انفجار اطلاعات و آگاهی عامّه مردم،  
سرعت بیشتری گرفته است.

- استبداد به رأی، به معنای نشنیدن و یا عمل نکردن به توصیه های جامعه شناسان باتجربه، سیاستمداران خبره، اقتصاددانان آگاه، و دیگر صاحب نظران دلسوز.

- تبعیض و بی عدالتی اجتماعی در توزیع فرصتهای مشارکت اقوام و اقشار مختلف مردم در امر کشورداری.

- نقض آزادی ها و حقوق اساسی مردم.

- بحران ناکارآمدی و روگردانی از شایسته سالاری.

- میدان دادن به نیروهای تندرو و مخرب که خروج سرمایه و نیروی فکری متخصصان را به دنبال دارد.

- روی آوردن به تحمیل خواسته های حکومت از طریق خشونت و نظامی گری.
- عدم برخورد قاطع با فساد اقتصادی.
- گسترش تنش های داخلی
- جنگ های خارجی

عوامل فوق و امثال آنها، حکومت نخبگان یا افراد را در کشورهای مذکور، به حکومت های الیگارشسی یا استبدادی تبدیل می کنند و از این رهگذر، زمینه سقوط و فروپاشی آنها را فراهم می سازند.

در این نوشتار، ابتدا به تبیین دیدگاه های اندیشمندان سیاسی در مکاتب مختلف و صاحب نظران برجسته در زمینه فلسفه سیاسی می پردازیم. هدف از طرح آراء و افکار حکمای چین، یونان، جهان اسلام، و جهان غرب در این نوشتار، این است که ضمن ارائه تاریخ فلسفه

سیاسی، افکار و دیدگاه های متنوع را در این عرصه تبیین کنیم و از جزم اندیشی و تعصب در بیان یک دیدگاه خاص، پرهیزیم.

در بخش های دیگر این نوشتار، مباحث کلی را در زمینه حکمرانی و اصول و مبانی لازم، در جهت بقاء و توسعه ظرفیت دولت ها، به منظور پاسخگویی به انتظارات رو به گسترش مردم در عصر حاضر، و همگامی حکمرانان با ملت های خود در مسیر تغییرات سریع اجتماعی، مطرح خواهیم کرد.

در پایان نیز، برخی از تئوری های بحث انگیز را که در محافل علمی اندیشمندان سیاسی و اجتماعی جهان مطرح گردیده اند، مرور خواهیم کرد.

\*\*\*\*\*

## فلسفه سیاسی در مکاتب چین

با بررسی مباحث فلسفی در تمدن های پیشین، معلوم می گردد که مبانی فکری فلسفه سیاسی، در مکاتب فلسفی پیشینیان مانند مکاتب فلسفی چین باستان، مکاتب یونانیان و مکاتب فلسفی جهان اسلام، مطرح گردیده است.

در میان مکتب های سیاسی در چین باستان، به سه مکتب مشهور، به شرح ذیل می پردازیم:

### مکتب کُنْفوسیوس

"مکتب کُنْفوسیوس" یا "کُنْفوسیوس گرایی" (Confucianism)، که در قرن ششم پیش از میلاد، بنیانگذاری شده است، یکی از معروفترین مکاتب

فلسفی چین باستان در زمینه فلسفه سیاسی قلمداد می‌گردد.

کنفوسیوس (Confucius)، متولد سال 551 قبل از میلاد و متوفای سال 479 قبل از میلاد است که افکار و اندیشه‌های او دارای تأثیری گسترده در چین بوده و در شکل دادن به فرهنگ و تمدن و برخی از نظام‌های سیاسی آن سرزمین، نقش مهمی ایفاء کرده است.

این مشرب فکری، بیش از آنکه به مسائل متافیزیک و الهیات پردازد، به طرح مباحث بنیادین در جهت سازماندهی اجتماعی و سیاسی و تربیتی جامعه، و چگونگی رسیدن به دولت آرمانی و تحقق آرمان شهر ایده آل، اهتمام ورزیده است.

کنفوسیوس، در تبیین رابطه متقابل فرمانروایان با شهروندان در یک نظام سیاسی، مهرورزی حاکمان نسبت به مردم، و وفاداری و حمایت مردم نسبت به

فرمانروایان را از جمله عوامل سعادت جامعه و کشور می دانست.

او در حقیقت، نوعی قرارداد اجتماعی را مطرح می کرد که سردمداران دولت را به رفتار منطقی و همراه با عدالت محوری و مهرورزی با مردم، و مردم را به وفاداری و حمایت از دولت، فرا می خواند.

بر این اساس، کنفوسیوس، حکومت استبدادی را نفی می کرد و مشروعیت دولت را مبتنی بر عدالت محوری و مهرورزی با عامّه مردم می دانست.

کنفوسیوس، وظائف حاکمان را به شرح ذیل، تعریف می کرد:

- برقراری عدالت اجتماعی و توزیع عادلانه ثروت.
- فراهم ساختن آذوقه و لوازم زندگی مردم.
- اهتمام به امنیّت و آسایش ملّت.

- دفاع از کشور.
- جلب اعتماد مردم به حکومت و مراعات افکار عمومی.

وی در عین حال که مراعات قانون و نظم و انضباط را به مردم توصیه می کرد، خودسری فرمانروایان را مردود می شمرد و مشروعیت حکومت را مبتنی بر رضایت ملت می دانست.

معروف ترین مفسران مکتب کنفوسیوس ، عبارتند از:

الف – **منسیوس** (Mencius)، متولد حدود سال 371 قبل از میلاد و متوفای سال 289 قبل از میلاد.

وی معتقد بود که سرشت انسان ها ، ذاتا پاک و سالم است، ولی در عین حال ، تعلیم و تربیت آن ها توسط مربیان واجد شرایط، امری ضروری می باشد.

او نیز مانند کنفوسیوس، به وظائف و اختیارات متقابل دولت و ملت نسبت به یکدیگر معتقد بود و چنین می گفت:

نخستین وظیفه حاکمان، تامین شرایطی است که خوراک، پوشاک، و سرپناه مردم فراهم گردد. در این صورت، دولت می تواند از مردم انتظار داشته باشد که به نیروهای ارتشی حکومت بپیوندند و به دولت خدمت کنند. حاکم باید هرچه بر خود می پسندد برای مردم نیز، بخواهد و مانند پدر و مادر، با محبت با مردم رفتار کند. زیرا، حاکمان با رفتار مهربانانه می توانند مردم را شیفته خود سازند و در مسیر تعالی دولت و کشورشان، نتیجه بهتری بدست آورند. در این صورت، استعدادهای مردم شکوفا می گردد.



**ب - شون زی (Xunzi)** ، متولد حدود سال 310

قبل از میلاد و متوفای سال 238 قبل از میلاد. او بر این باور بود که نهاد و سرشت انسان ها ، ذاتا ناپاک و بد است ، و اعمال شایسته بشر ، تنها مرهون تعلیم و تربیت صحیح او در سطح جامعه و ملت می باشد.

وی بر این باور بود که مبانی اخلاقی و تعلیم و تربیت مناسب، باید ابزاری برای ثبات اجتماعی کشور و رسیدن به اقتدار سیاسی باشند.

### **مکتب موهیسم (Mohism)**

این مکتب که به نام مؤسس آن ، مکتب "موزی" هم نامیده می شود ، توسط موزی (Mozi) یا "مو تزو" (Mo Tzu)، متولد سال 479 قبل از میلاد و متوفای حدود سال 391 قبل از میلاد، بنیانگذاری شد. مؤسس

این مشرب فلسفی، از طبقات محروم جامعه برخاسته و خواستار احقاق حقوق آسیب دیدگان و اقشار ضعیف جامعه بود.

وی نیز، نسبت به مسائل متافیزیک و الهیات، اهتمام نمی ورزید و فلسفه او، محبت فراگیر که مبتنی بر نفع شخصی باشد را در جهت تشکیل جامعه آرمانی، ترویج می کرد. با جنگ و خونریزی توسط دولت ها به خاطر کشورگشایی مخالفت می کرد و دیگر دوستی را به صورت متقابل و در صورتی که به نفع شخصی باشد، به پیروان خود توصیه می نمود.

وی معتقد بود به اینکه:

- همه انسان ها در استفاده از مواهب طبیعت، برابر هستند.

● تنها کسانی برای فرمانروایی لیاقت دارند که شایستگی لازم را در مدیریت سیاسی و ابعاد شخصیتی، داشته باشند.

● سرنوشت انسان در تامین آینده خود و کشورش در دست خودش قرار دارد و تقدیرگرایی مردود است.

از اینرو، این اندیشمندان در زمره فیلسوفان سیاسی نتیجه گرا و فایده گرا قرار داده اند.

این فیلسوف سیاسی و پیروانش، خواستار اصلاحات سیاسی در کشور بودند ولی مردم را به خشونت و مبارزه مسلحانه بر ضد حکومت‌ها دعوت نمی‌کردند، بلکه با روش‌های مسالمت آمیز، دولت‌ها را به موارد ذیل، فرا می‌خواندند:

- شایسته سالاری و سپردن کارهای بزرگ به افراد لایق و توانمند
- حفظ امنیّت مردم
- انضباط مالی دولت ها و خودداری از حیف و میل اموال خزانه
- پیشگیری از جنگ و خونریزی

## مکتب قانون گرایان در چین

مهمترین شخصیت نظریه پرداز این مکتب "هان فی" (Han Fei) یا "هان فی زی" ، متولد حدود سال 280 قبل از میلاد و متوفای سال 233 قبل از میلاد است. پیروان این مکتب نیز ، به علم منطق و مسائل متافیزیک و معرفت شناسی، علاقه ای نداشتند. تمرکز آنان بر اصول عملی فلسفه سیاسی و اجتماعی بود. آنان معتقد بودند که برای اداره کشوری با اقتدار، باید

قوانین جمعی و غیر فردی ، جایگزین اخلاق فردی شود.

پیروان این مکتب فکری و سیاسی معتقد بودند به اینکه اخلاق و تربیت، برای درستکاری بشر کافی نیستند، زیرا از یکسو، جمعیت در حال افزایش است، و از سوی دیگر، خودخواهی انسان ها مانع از اجرای عدالت می شود. بنا بر این، باید حکومتی مطلقه و قدرتمند، زمام امور ملت را در دست بگیرد و با اعمال قوانین قاطعانه، به تمشیت امور کشور پردازد.

آنان ، موارد ذیل را وظیفه دولت ها می دانستند:

- آموزش فنون جنگی و مهارت های نظامی به عموم مردم برای دفاع از کشور.
- وادار کردن مردم به کارگری و کشاورزی به منظور افزایش ثروت.
- تامین آذوقه و لوازم زندگی مردم و ارتش.

- وضع مالیات بر افراد ملّت.
- اجرای قانون مجازات متخلفان.

\*\*\*\*\*

## فلسفه سیاسی در مکاتب یونان

دو شخصیت بزرگ یونان در عرصه فلسفه سیاسی، عبارت بودند از افلاطون و ارسطو.

### افلاطون

افلاطون، متولد سال 427 قبل از میلاد، و متوفای سال 347 قبل از میلاد، از جمله فلاسفه معروف یونان و یکی از شاگردان سقراط بود.

سقراط، در مبارزه با افکار آشفته سوفسطائیان و حمایت از حکمت و عقلانیت، جان خود را فدا کرد، ولی راه را برای شاگردان خود مانند افلاطون گشود، تا خردورزی را در زمینه های مختلف اندیشه های نظری و عملی، ترویج نمایند.

سیاست، یکی از عرصه های بود که افلاطون در صدد برآمد تا مبانی آن را با استدلال عقلانی و شیوه های فلسفی، مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد.

افلاطون، دیدگاه های خود را در زمینه فلسفه سیاسی در کتاب های خود به شرح ذیل، تبیین کرده است.

- کتاب "جمهوری" (Republic). این کتاب شامل ده فصل است و به صورت محاوره پیرامون دادگری و ستمگری، انواع حکومت ها، تمایلات و ویژگی های طبیعی انسان ها و امثال آن ها بحث می کند.

- کتاب "دولتمرد" (Statesman). این نوشتار نیز، به صورت گفتگو، در باره نقش فیلسوف در منصب دولتمردی، و انتقاد از سوفیسم، و ضرورت دانش حکمرانی برای فرمانروایان، نقش عدالت و حکمت در نیل به قدرت سیاسی



مطلوب، ضرورت تامین مصالح عمومی مردم، نقش رضایت مردم از دولت به منظور تامین مشروعیت حکومت و امثال آن‌ها بحث می‌کند.

- رساله "آپولوژی" (Apology). این رساله هم گفتگویی است در دفاع از اندیشه‌های سقراط، حقانیت او، انتقاد از نظام ظالمانه حاکم، اندرز به سیاستمداران و یادآوری ناپایدار بودن مناصب در عالم سیاست، و بیان ضرورت دخالت در سیاست به خاطر تشریح مبانی دموکراسی و مبارزه با جباران.

- کتاب "قوانین" (Laws). افلاطون در این کتاب، گفتگوهایی را پیرامون چیستی قانون، ضرورت برقراری عدالت، شرایط تدوین کنندگان قانون، اخلاق حکمرانی، رابطه میان فلسفه و سیاست و

دین، قوانین و حقوق طبیعی، و امثال آن ها،  
مطرح می کند.

افلاطون ، حکومت ها را به شش نوع تقسیم می کند.  
زیرا فرمانروایی یا توسط یک فرد، یا یک گروه، و یا  
انبوه مردم، به نحو ذیل، صورت می گیرد:

- حکومت فردی
- حکومت گروهی
- حکومت مردمی

هریک از سه نوع یادشده نیز، به دو قسم، تقسیم  
می شود. زیرا:

حکومت فردی بر دو قسم است:

- حکومت پادشاهی قانون مدار
- حکومت فردی استبدادی و قانون شکن

حکومت گروهی نیز، بر دو قسم است:

- حکومت نخبگان (گروهی حاکم که قانون را رعایت می کنند و از فساد اقتصادی و ستم بر مردم می پرهیزند).
- حکومت اُلیگارشی (جماعتی حاکم، که با فساد و اختلاس حکومت می کنند و با قانون مداری بیگانه اند).

حکومت مردمی که با آراء انبوه افراد ملت تعیین می شود و اصطلاحاً دموکراسی نامیده می شود نیز، بر دو قسم است:

- حکومت مردمی قانون مدار و نظم پذیر
- حکومت مردمی که در آن، نظم و قانون رعایت نمی شوند.

اصول و معیارهای اساسی برای پایه گذاری حکومت ایده آل از دیدگاه افلاطون ، از این قرارند:

### عدالت محوری

افلاطون، فرمانروایی صحیح را مبتنی بر اصل دادگری حاکمان می داند و عدالت را رکن اساسی حکومت بر "مدینه فاضله" و آرمانشهر مورد نظر خویش قلمداد می کند. از اینرو، عبارت "گفتگو پیرامون عدالت" را به صورت عنوان فرعی کتاب "جمهوری" قرار داده است.

### حکمت محوری

افلاطون، معتقد بود که فلاسفه و اندیشمندان خردمند باید در طبقه اول جامعه باشند. پس از آنان، لشکریا، و بعد از ایشان، صنعتگران و کسبه قرار دارند. در رأس این نظام اجتماعی نیز، باید داناترین

حکیمان و فیلسوفان که بهترین فرد است، قرار داشته باشد.

## قانون گرایی

از دیدگاه افلاطون، هدف اصلی حکمرانی و تشکیل دولت، تامین مصلحت عامّه مردم و شهروندان کشور است، و راه فراهم ساختن مصلحت عمومی، قانونمداری است. زیرا مراعات قانون، تضمین کننده مصلحت جمع است، نه فقط مصلحت فرد.

وی همچنین، قانون صحیح را قانونی می دانست که با مراعات عدل و انصاف نسبت به عامّه مردم، تدوین شده باشد. او می گفت: مهاجمانی که به پیروزی رسیده و در صدد ایجاد حکومت هستند، صلاحیت نوشتن قانون کشوری را ندارند. زیرا این گروه تازه به قدرت رسیده، تنها به نفع خود، قانون می نویسند، نه به نفع عامّه مردم.

او می گفت: تامین مصلحت اقتدار گرایان و نادیده گرفتن مصلحت عمومی ملت، آتشی به پا می کند که قدرتمندان و خاندان آنان را به کام خود خواهد کشید.

### پرهیز از خشونت

افلاطون بر آن بود که انسان ها آزاد و برابر هستند. بنا بر این، هیچ فردی بحسب طبیعت، بر دیگری اولویت در حکومت و ولایت بر دیگران در فرمانروایی ندارد. از اینرو، هنگامی که حاکمی بر مبنای قانون، به فرمانروایی رسید، باید از خشونت در سیاست پرهیزد.

او می گفت: اگرچه چرخه خشونت حاکمان با شهروندان، آغاز دارد، ولی پایان نخواهد داشت. (به عبارت دیگر، شروع خشونت ممکن است بدست حاکم باشد، ولی پایان بخشیدن آن، از حیطة اختیار او خارج است). زیرا هنگامی که ملتی تحت ظلم و ستم قرار گیرد، به منظور انتقام، بر ضدّ جباران و

ستمگران قیام خواهد کرد. در این صورت، اگر بر حاکمان ظالم پیروز شود، خشونت بیشتری بروز خواهد داد و این چرخه خشونت و خونریزی ادامه خواهد یافت، تا اینکه جمعی از اندیشمندان فرزانه روی کار آیند و آشتی عمومی را در کشور، به وجود آوردند.

### رویکرد انسانگرایان دوران رنسانس به افلاطون

اندیشمندان انسانگرا در دوران رنسانس در قرن پانزدهم میلادی، در عرصه فلسفه سیاسی، به بررسی آثار و اندیشه های افلاطون، پرداختند.

یکی از دلایل اقبال پیروان اومانیزم و انسانگرایی در آن دوران به نظریات افلاطون این بود که فلسفه سیاسی که افلاطون در زمینه نظریه معروف "مدینه فاضله" در کتاب "جمهوری" و غیر آن آورده است،

مبتنی بر ریاست حکومتها توسط فیلسوفان و دانشمندان بود. این ویژگی، با اندیشه های انسان گرایان که در جستجوی یافتن مشروعیت برای نخبگان فرمانروا بودند، قابل توجه بوده است.

تاکید افلاطون بر عدالت اجتماعی نیز، برای انسان گرایانی که به دنبال اصلاح دولت ها از طریق تشویق حکومت ها به برقراری عدالت اجتماعی در کشورها بودند، جذابیت داشت.

از اینرو، خاندان های حاکم در ایالات شمالی ایتالیا در دوران رنسانس، مانند دودمان مدیچی (Medici) که بر ایالت فلورانس فرمانروایی داشتند، از ترویج آراء و اندیشه های افلاطون در زمینه فلسفه سیاسی، حمایت می کردند.

یکی از حاکمان فلورانس در آن دوران به نام کوزیمو مدیچی (Cosimo di Giovanni)، به فیلسوف معروف



عصر خود به نام مارسیلیو فیچینو (Marsilio Ficino) فرمان داد تا در آکادمی افلاطون که در شهر فلورانس تأسیس شده بود و مورد حمایت آن خاندان قرار داشت، به ترجمه و نشر آثار افلاطون از زبان یونانی به زبان لاتین، همّت گمارد.

## ارسطو

ارسطو در سال 384 قبل از میلاد، در شمال شبه جزیره یونان به دنیا آمد و در سنین نوجوانی به آتن مهاجرت کرد و از هیفده سالگی ، در محضر درس افلاطون به آموزش علوم پرداخت. وی تا بیست سال پس از درگذشت افلاطون در آن شهر به تعلیم دانش های گوناگون اشتغال داشت و پس از آن توسط پادشاه مقدونیه برای تعلیم و تربیت فرزندش اسکندر

مقدونی، به آن سامان دعوت شد و از آتن مهاجرت نمود؛ اما پس از هفت سال، مجدداً به آتن بازگشت و نهادی علمی را تاسیس کرد و در آنجا به تربیت شاگردان خود پرداخت. وی در اواخر عمرش توسط سردمداران وقت، تحت تعقیب قرار گرفت و شهر خود را ترک کرد و سرانجام، در سال 322 قبل از میلاد، از دنیا رفت.

ارسطو، اندیشه های خود را در عرصه فلسفه سیاسی، در کتاب "سیاست" (به انگلیسی: Politics) یا پولیتیکا (به یونانی: Πολιτικά) به رشته تحریر در آورده است. این کتاب، شامل هشت بخش است.

وی در این کتاب، به بررسی و نقد حکومت های معاصر خود اشاره می کند. آنگاه به بحث پیرامون جمهوریت و دموکراسی، علل شورشها و انقلاب ها، و چگونگی تشکیل حکومتی ایده آل و آرمانی می پردازد.

ارسطو، در بخش اول از کتاب "سیاست"، پدیده دولت شهر را به عنوان جامعه سیاسی، مورد تمجید قرار می دهد.

نهاد "دولت شهر" که در یونان باستان به عنوان "Polis" نامیده می شد، عبارت بود از یک واحد سیاسی و اجتماعی خودگردان محلی، و نوعی حاکمیت متمرکز منطقه ای به مرکزیت یک شهر یا یک آبادی که از نوعی خودمختاری در اداره امور خویش در زمینه های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و مذهبی برخوردار بود. مانند دولت شهرهای آتن، اسپارت، ایونیه و امثال آنها.

اجتماعات اعضاء دولت شهرها به منظور رایزنی برای شهر یا آبادی خود، در یک مکان مرکزی آن ناحیه، تشکیل می گردید.

ارسطو در بخش دوم کتاب "سیاست"، به منظور یافتن نظام حکمرانی آرمانی خود، به بررسی آراء استادش افلاطون در کتاب جمهوری، و فلاسفه دیگر می پردازد.

ارسطو در بخش سوم کتاب "سیاست"، به امور مهمی مانند آنچه در ذیل می آید، می پردازد:

- تبیین ماهیت شهروندی. وی می گوید: شهروند، فردی است که حق مشارکت در امور اجرایی، مشورتی و قانونگذاری، و امور قضایی را دارد.
- تبیین ماهیت دولت. وی در این بخش، به شرایطی که می توان دولت را تغییر داد، اشاره می کند.

- طبقه بندی قوانین. او قوانین اساسی خوب را که فرمانروایان به نفع عامه مردم حکومت می کنند، و قوانین اساس بد را که فرمانروایان برای نفع شخصی خود حکومت می کنند را طبقه بندی می کند و مورد ارزیابی قرار می دهد. وی قانونی را که به سلامت جامعه آسیب می زند ، غیر عادلانه می داند و نفی می کند.
- تقسیم انواع حکومت ها به سه قسم: حکومت سلطنتی فردی استبدادی، حکومت گروهی محدود به صورت الیگارشسی، و حکومت عامه مردم به صورت دموکراسی.
- هدف از تشکیل دولت. او بر این باور بود که هدف از تشکیل حکومت، این است که همه افراد ملت که اعضاء یک خانواده بزرگ هستند، بتوانند به خوبی و خوشی در کنار هم زندگی

کنند. بر این اساس، مهم نیست چه کسی حاکم است و قدرت را در اختیار دارد، بلکه مهم این است که آیا اقتدار فرمانروایان در مسیر این هدف عالی، به کار گرفته شده است یا نه؟

● تبیین و نقد چرخه تکراری حیات طبیعی دولت های متفاوت که توسط افلاطون ارائه شده است. چرخه مذکور به این صورت ارائه شده است که یک دولت در ابتدا توسط رهبری توانا و ممتاز که قدرت تامین منافع مردم را دارد، تشکیل می گردد و نوعی حکومت دموکراتیک به ظهور می رسد. آنگاه، کارگزارانی که در اداره کشور مشارکت دارند، به تدریج به سوی افزایش اقتدار سیاسی خویش می شتابند و نظام اشرافی به وجود می آید. سپس، این گروه اقتدارگرا به فساد اقتصادی و احتکار قدرت و امتیازات در حیطه جماعت محدود خود اهتمام می ورزند و

حکومت اُلیگارشی به وجود می آید. به دنبال این امر، حکومت استبدادی ظاهر می گردد. دوباره، با قیام مردم و سقوط نظام دیکتاتوری مذکور، یک نظام حکمرانی مردمی و دموکراتیک پدیدار می شود. و این چرخه حیات طبیعی دولتها، همچنان ادامه می یابد. بنا بر این، تدوین یک قانون اساسی متقن و مبتنی بر دموکراسی به منظور حفظ دموکراسی، امری اجتناب ناپذیر است.

ارسطو، این چرخه ارائه شده توسط افلاطون را جامع و کامل در همه شرایط نمی داند و آن را مورد نقد و بررسی قرار می دهد.

ارسطو در بخش چهارم کتاب "سیاست"، به نکات یادشده در زیر، اشاره می کند:

- شرایط قانون اساسی ایده آل از دیدگاه علوم سیاسی

- کیفیت پویایی دولت ها، چگونگی از بین رفتن آنها، و شیوه تغییر و تاثیر گذاری بر آنها از نظر دانش سیاسی.

- بیان انواع حکومت ها مانند پادشاهی، اشرافی، استبدادی، الیگارش، مدنی و دموکراسی، و توضیح اقسام فرعی هر کدام از آنها.

ارسطو در بخش پنجم کتاب "سیاست" موارد ذیل را یادآور می شود:

- عوامل بی ثباتی دلت ها. وی، جناح گرایی را به عنوان یکی از عوامل بی ثبات کردن دولت و کشور می داند.



فقدان یک حائل قدرتمندتر میان دو جناح قدرتمند در یک حکومت ، موجب جناح گرایی بی ثبات کنند می گردد. در این حالت، یک جرقه می تواند آتشی به پا کند که نظام را به آتش بکشد.

- **علل سقوط حکومت های مردمی و دموکراتیک.**  
وی معتقد است که حکومت های دموکراتیک، در صورت بروز عوام فریبی در حکومت و یا روی کار آمدن یک مجموعه الیگارشسی ، سقوط می کنند. حکومت های دموکراتیک در صورتی که تبلیغات گسترده انتخاباتی با صرف اموال زیاد و تحریک رأی دهندگان را صرفا به منظور اقتدارگرایی سیاسی انجام دهند، وضعیّت آنها بدتر خواهد شد.

- **علل سقوط حکومت نخبگان اشراف.** ارسطو بر آن است که این نوع از نظام های حکمرانی نیز، در صورتی که رهبران به غرور و خودخواهی بگرایند، و قدرت را در انحصار خود قرار دهند، یا با توطئه معارضانشان دچار تفرقه گردند، یا قدرت را به یک فرد نظامی واگذار کنند، دچار فروپاشی می شوند.
- **علل سقوط حکومت های مدنی نخبگان.** این حکومت ها نیز، در صورت استثمار شدن اقتصادی عامه مردم و طبقات پایین جامعه توسط کارگزاران حکومت و بروز بی عدالتی، با قیام های مردمی روبرو می گردند و دچار فروپاشی خواهند شد.
- **علل سقوط حکومت های پادشاهی.** هنگامی که پادشاهان، مخصوصا تازه به دوران رسیده ها،

به بی عدالتی و تحقیر مردم و ایجاد رعب در جامعه روی آوردند، مردم را به قیام بر ضدّ خود وادار می کنند. در این صورت، قیام مردم بر علیه شخص پادشاه خواهد بود، و هدف اصلی آنان گرفتن انتقام از وی می باشد.

- هشدار به حاکمان نسبت به تراکم تخلّفات و حتّی بی قانونی های جزئی توسط کارگزاران حکومت و چشم بستن بر ارتکاب آن ها. زیرا این تخلّف ها در نهایت، موجب بی اعتبار شدن قانون در نزد عامّه مردم خواهد شد.
- ارسطو در بخش مذکور از کتاب خود، نکات مهمّ ذیل را نیز، یادآورد می شود:
- به کسانی که شهروند نیستند هم، جایگاهی که مناسب آنان باشد اعطا کنید.
- آرزومندان بلند پروازی که در پی کسب افتخارات هستند را نادیده نگیرید.

- توده های مردم را از منافع اقتصادی محروم نکنید و اقتصاد را در انحصار و احتکار کارگزاران حکومت و بستگان آنان قرار ندهید.
- وجهه دموکراسی را با روحیه برادری و مشارکت دادن مردم در قدرت، حفظ کنید.
- مسئولیت دادن به صورت زمانبندی شده و اعطاء تصدی مناصب به صورت کوتاه مدت به افراد، از مشکلات مسئولان نالایق، جناحی، مستبد و مغرض خواهد کاست.
- گرچه تهدیدهای خارجی برای حفظ ثبات کشور و حکومت باید کاهش یابند، اما وجود برخی تهدیدهای خارجی می تواند موجب وحدت افراد ملت و پیشگیری از تفرقه و منازعات داخلی گردد.
- قدرت، افراد را فاسد می کند. پس قدرت زیاد را برای مدتی طولانی به یک نفر ندهید.

- نگذارید افراد بانفوذ، ثروت و قدرت را با دور زدن قانون، در نزد خود انباشته کنند.
- نهادی را برای مراقبت از قانون اساسی کشور، ایجاد کنید.
- نگذارید مقام و منصب های سیاسی افراد، ابزاری برای سودجویی مالی برای صاحب منصبان شود. این امر، مردم را خشمگین خواهد کرد.
- در پایان دوره هر صاحب منصب، از او حسابرسی دقیق بعمل آورید تا مطمئن شوید از قدرت خود برای اختلاس و کسب ثروت از بیت المال، سوء استفاده نکرده باشد.
- مسئولانی که با صداقت، عمل کرده اند را مورد تکریم قرار دهید.

- قوانین و مقرراتی را تصویب کنید که از انباشت ثروت به صورت نامشروع پیشگیری کند.
- جلو رفتار نادرست و بی عدالتی ثروتمندان نسبت به تهیدستان را بگیرید.
- در رابطه با شخصیت ها و بخش هایی که از قدرت طرد شده اند، تعادل را برقرار سازید.
- تا آنجا که ممکن است، از افراد شایسته و توانا و عدالت پیشه در مسئولیت های کشوری استفاده کنید.
- حفظ و بقاء نظام و قانون اساسی به این است که افراد بیشتری در صدد حفظ آن باشند، نه سرنگونی نظام. بنا بر این، همه را به میز مذاکره دعوت کنید. در عین حال، از افراط و تفریط پرهیزید.

- با آموزش مداوم شهروندان و مسئولان، رفتار اخلاقی و نظم و انضباط و قانونگرایی را در جامعه به هنجار عمومی تبدیل نمایم.
- هر چقدر قدرتمند باشید، از تحقیر دیگران و سوء رفتار با مردم پرهیزد. این امر برای بقای نظام، خطر آفرین است.
- اگر فردی را به شهرت رساندید، مواظب او باشید. در عین حال، رقیبان او را نیز قدرتمند سازید. اگر ناچار شدید تا او را پائین بیاورید، این کار را به تدریج و با ملایمت انجام دهید.

ارسطو در بخش ششم کتاب "سیاست"، به مباحث مربوط به دموکراسی و آزادی می پردازد. او می گوید:

آزادی، اصلی است که پشتوانه دموکراسی است. بنا بر این، در یک نظام دموکراتیک، مردم به نوبت و با رأی

اکثریت، افرادی را به حکومت بر می‌گزینند. سپس به صورت آزادانه زندگی می‌کنند.

او معتقد بود که اصول مشترک قوانین اساسی، بدین شرحند:

- همه شهروندان می‌توانند با رأی دادن، انتخاب کنند و یا با کاندیدا شدن و رأی آوردن، انتخاب شوند.
- نظام قانون اساسی بر مبنای حکومت همه بر هریک، و حکومت هریک بر همه است که به نوبت انجام می‌گردد.
- همه شهروندان، حق مشارکت در تصدی مسئولیت‌ها در دولت را دارند، مگر اینکه افرادی دارای مهارت‌های ویژه‌ای باشند. در این صورت، آنان اولویت خواهند داشت.



- صاحب منصبان در دفاتر حکومتی، باید برای زمانی محدود در رأس کار باشند، و نباید دوبار (دو دوره) به صورت متوالی مسئولیت داشته باشند.
- پرونده های مهم قضایی باید توسط هیأت منصفه، مورد رسیدگی قرار بگیرند.
- مهمترین و مقتدر ترین قوا، باید قوه قانونگذار باشد.
- همانگونه که اقلیت اشراف و نخبگان ممکن است اکثریت فرودست جامعه را غارت کنند، اکثریت هم ممکن است با تکیه بر کثرت آراء خود، اقلیت ثروتمندان و اشراف را غارت کنند. بنا بر این، یک راه حل محتمل برای این مشکل این است که دو مجلس قانونگذاری باشد. یکی برای عامه مردم، و دیگری برای خواص، و

هرکدام از آنان حق رأی در باره هر موردی را به صورت یکسان داشته باشند. اگر توافق هر دو حاصل شود، تصویب قانون با اجماع همه نمایندگان، نهایی می شود. اما اگر اختلاف نظر در میان دو مجلس حاصل شود، یک مجلس مشترک از اعضاء هر دو مجلس تشکیل می شود و رأی هر نماینده به اندازه ارزش دارایی او سنجیده می شود و دوباره رأی گیری استینافی صورت می گیرد و با رأی اکثریت نسبی، تصویب نهایی در مورد موضوع مطرح شده، فیصله می یابد.

● به منظور افزودن بر ثبات حکومت، باید موارد

ذیل را انجام دهید:

- از حق رأی بیش از حدّ لازم به شهروندان

خودداری کنید.

- معاهدات و سنت های قدیمی را به سبک مدرن و جدید، به روز کنید تا بیشتر به دموکراسی متکی گردند.

- از پرداخت اموال دولت برای خریدن آراء انتخاب کنندگان خودداری کنید. زیرا اعتماد عمومی مردم را کاهش خواهد داد.

ارسطو در بخش هفتم کتاب "سیاست"، به موارد ذیل می پردازد:

- غرض از تشکیل نهاد سیاسی، فراهم ساختن زمینه لازم برای رشد انسان و شکوفایی استعدادهای اوست. بنا بر این، هدف از تشکیل حکومت، انباشت ثروت برای ثروتمندان و افزایش اقتدارگرایی نیست.

- هیچکدام از بلندپروازی سیاسی و یا عزلت گزینی و گوشه نشینی به خودی خود فضیلت نیست،

بلکه عمل سیاسی به صورت عادلانه و حفظ حدود و مقررات قانونی، فضیلت است.

● موارد مهمّ برای موفقیت حکومت ها و نهادهای

سیاسی بدین شرحند:

- وسعت قلمرو یک کشور،

- اندازه جمعیت کشور،

- دسترسی به آب های آزاد، دریاها و اقیانوسها،

- آب و هوای مناسب

- منابع غذایی خودکفا

- نیروی کار انسانی ماهر

- ثروت لازم

- فرایند تصمیم گیری صحیح و به موقع

- دین و نظام روحانیت دینی اختصاصی

- اسلحه و مهمّات

- حکمرانانی بی نیاز و آسوده

- ایجاد یک نظام آموزشی متقن به منظور پرورش شخصیت شهروندان از دوران طفولیت بر اساس معیارهای ارزشمند.

ارسطو در بخش هشتم کتاب "سیاست"، به اهمیت آموزش و پرورش برای عظمت و موفقیت کشور اشاره می کند و نکات ذیل را یادآور می شود:

- از آنجا که تعالی کشور به شخصیت شهروندان وابسته است، دولت باید مطمئن شود که مردم کشورش از دوران کودکی، آموزش دیده می شوند.
- آموزش تربیت بدنی مانند ژیمناستیک و امثال آن باید از سنین پایین شروع شود، ولی در حدّ اعتدال باشد.
- هدف از آموزش و پرورش تنها یادگرفتن هنرها و صنایع نیست، بلکه هدف این است که دانش

آموزان به افرادی شایسته و بافضیلت تبدیل  
شوند و شخصیت آنان پرورش یابد.

ارسطو در پایان این بخش، توصیه هایی در زمینه  
آموزش موسیقی ارائه می کند.

\*\*\*\*\*

## فلسفه سیاسی در مکاتب فکری اسلامی

در اینجا، به دیدگاه های سه تن از حکمای مسلمان یعنی ابن سینا، فارابی، و ابن خلدون اشاره می کنیم.

### ابن سینا

ابوعلی حسین ابن عبدالله ابن سینا ، در سال 370 هجری (حدود سال 980 میلادی)، در "افشنه" در نزدیکی شهر بخارا به دنیا آمد .

وی از زمان کودکی دارای استعدادی درخشان و خارق العاده بود و به سرعت ، دانش های زمان (شامل ادبیات ، ریاضیات، منطق ، طبیعیات ، طبّ ، الهیات ، علم اخلاق و سیاست) را آموخت و در سنّ هیجده سالگی به عنوان دانشمندی که همه علوم عصر خود را می دانست ، مشهور گردید. مورّخان فلسفه ، تعداد

242 کتاب ابن سینا را به نام وی احصاء کرده اند. معروف ترین کتب او عبارتند از "الشفاء" ، "الإشارات و التنبيهات" ، "القانون" و "فلسفه مشرقية".

ابن سینا در سال 428 هجری (سال 1037 میلادی)، دیده از جهان فروبست و در شهر همدان به خاک سپرده شد.

بررسی همه ابعاد فکری و اندیشه های ابن سینا ، تنها با تدوین رساله های مفصل در زمینه های فلسفی ، روانشناسی ، علوم طبیعی ، ریاضیات ، پزشکی، حکمت عملی و مباحث سیاسی، امکان پذیر است.

ابن سینا، دیدگاه های خود را در زمینه فلسفه عملی و مبانی سیاسی، در نوشتارهای خود به شرح ذیل، آورده است:

● النجاة من الغرق فی البحرالضلالات



- رسالة في السياسة
- اقسام العلوم العقلية
- حكمت المشرقيين
- دانشنامه علای
- عيون الحكمة
- ظفرنامه
- رساله در عدل پادشاهی
- المجموع
- اثبات النبوة
- تدبير منزل العسكر
- بخش هاي از كتاب "الشفاء"

ابن سینا، حیات اجتماعی انسان ها را به منظور تشکیل جامعه مدنی، امری ضروری می داند. وی همچنین، مشارکت افراد در اداره جامعه را که به

همیاری و داد و ستد می انجامد، موجب ادامه حیات بشر، قلمداد می کند.

وی، ضرورت قوانین عادلانه را برای حفظ نظام جامعه مدنی انسان ها، مورد تأکید قرار می دهد، اما تدوین قانون اساسی دیگری را غیر از قانون اساسی شریعت الهی موجود، لازم و ضروری نمی داند. در عین حال معتقد است که متخصصان شریعت شناس می توانند تفصیل و فروعات قانون شریعت را از طریق اجتهاد و با نظارت خلیفه یا امام، تبیین نمایند.

دیدگاه ابن سینا در خصوص لزوم متابعت از قانون شریعت و تطبیق مبانی فلسفه سیاسی خود با نصوص دینی، موجب گردیده است تا منتقدان وی، اندیشه سیاسی او را بیش از آنکه فلسفه سیاسی باشد، به عنوان اندیشه سیاسی کلامی بدانند.

زیرا در فلسفه، پیشداوری منبع دیگری برای حکم عقل محض، نباید وجود داشته باشد، و عقل، باید به صورت مستقل، به استنباط و تبیین حقائق پردازد. اما در علم کلام، تلاش به عمل می آید تا پیشفرض های دینی با کمک استدلال عقلی به اثبات برسند.

ابن سینا، نظام های حکمرانی را به انواع گوناگون به شرح ذیل، تقسیم می کند:

نوع اول: نظام "غلبه". یعنی حاکمی که حکومتش مبتنی بر اقتدار و غلبه بر دیگران باشد. چنین حکومتی، خود را به دلیل قدرت و زورمندی خویش، لایق حکمرانی می داند، و از مردم می خواهد تا در برابر آن مطیع و خاضع باشند.

نوع دوم: نظام کرامت. منظور وی، حاکمی است مستغنی است و در عین حال که مصالح رعایا را مراعات می کند، از عامه مردم، انتظار عوض مالی

ندارد، و تنها از آنان انتظار دارد تا به وی احترام بگذارند و او را مورد اکرام قرار دهند. این حاکم، مشروعیت خود را بر اساس افتخارات سیاسی و ملی می‌داند.

نوع سوم: نظام قلّت. منظور ابن سینا حکومت حاکم یا حاکمان محدود و قلیلی است که ثروت عظیمی داشته باشند و به وسیله اموال و املاک خود، به حکومت رسیده‌اند و مردم به دلیل احتیاج به اموال آنان، از ایشان اطاعت و فرمانبری کنند.

نوع چهارم: نظام دموکراتیک و مردمسالار. همه مردم در تعیین رهبر و سیاست‌های حاکم بر کشور، مشارکت دارند و غرض از این نوع حکومت، آزادی است.

نوع پنجم: نظام اریستوکراسی. منظور از نظام مذکور، حکومت نخبگان برتر است. واژه "Aristocracy" از دو

کلمه که اصالتاً یونانی هستند، یعنی *aristos* و *kratia* گرفته شده است که مجموعاً به معنای "حکومت بهترین ها" می باشد. در این نظام، باید فردی که از همه داناتر و پیراسته تر و جامع تر در حکمت نظری و حکمت عملی و مهارت های جامعه مدنی است، در رأس حکومت باشد.

در رده های امور کشورداری، باید یکی از دو حالت باشد:

الف. افرادی که از همه مردم دیگر در حکمت و فضیلت بالاتر باشند، در مناصب مذکور قرار گیرند.

ب. افرادی که از همه مردم دیگر در صناعت مُلکی و مهارت های لازم برای کشورداری و اداره نیروهای دفاعی کشور بالاتر باشند، مقام های یادشده را احراز کنند.

از اینرو ابن سینا، نظام حکمرانی قسم پنجم را به دو  
قسم تقسیم کرده است:

یکی از آندو را نظام خیر،

و دیگری را نظام مُلک نامیده است.

در هر حال، مبنای ریاست و فرمانروایی در رده های  
کشورداری در هردو مورد، بر اساس افضلیت و برتری  
افراد است .

در عین حال، ریاست فرمانروایان افضل در این نظام  
حکمرانی، باید با رضایت و خواست مردم باشد، نه از  
روی اجبار و اکراه.

ابن سینا، نظام حکمرانی "اریستوکراسی" را به عنوان  
بهترین نظام فرمانروایی می داند.

## ابونصر فارابی

ابونصر محمد فارابی ، متولد حدود سال 258 هجری در فاریاب، و متوفای سال 339 هجری در دمشق، یکی از پیشگامان فلسفه در جهان اسلام است. وی همچنین، به عنوان بارزترین فیلسوف سیاسی در میان فلاسفه مسلمان، شناخته می شود.

برخی از آثار گرنبهایی که آراء این حکیم معروف را در این زمینه در بر دارند، بدین شرحند:

- آراء اهل المدینه الفاضله،
- السیاسة،
- الملّه الفاضله،
- السیاسة المدنیة،
- احصاء العلوم،

- تحصیل السعاده،
- تلخیص النوامیس،
- التنبيه على سبيل السعاده،
- الجمع بين رأی الحكيمین،
- الحروف
- فصول المدني

## "مدینه" و "امّت" از دیدگاه فارابی

از دیدگاه فارابی، جامعه مدنی که در حکمت یونانیان به عنوان دولت شهر (Polis) و در اصطلاح فارابی به عنوان مدینه نامیده می شود، بر دو قسم است: الف: مدینه فاضله، که همیاری مردم در آن جامعه، در راستای نیل به سعادت قرار دارد.

ب: مدینه غیر فاضله، که فاقد چنین ویژگی می باشد.



مدینه غیر فاضله نیز، بر چهار قسم است:

**الف:** مدینه جاهله، که از آگاهی و حکمت، بیگانه است.

**ب:** مدینه فاسقه، که اهل فجورند.

**ج:** مدینه ضالّه، که در گمراهی به سر می برند.

**د:** مدینه مبدّله، که در گذشته مدینه ای فاضله بوده ولی از آن حالت صلاح و کمال قبلی فاصله گرفته و به جامعه ای فاسد تبدیل شده است.

فارابی جامعه مدنی را در مقیاسی بزرگتر که به عنوان امّت نامیده است، به همان ترتیب، به دو قسم تقسیم می کند:

**الف:** امّت فاضله.

**ب:** امّت غیر فاضله.

## سیاست ازدیدگاه فارابی

فارابی در کتاب "السیاسة" و "التنبیه علی سبیل السعادة" و "احصاء العلوم" و غیر آن ها، به تعریف مفهوم عامّ سیاست که آن را زیرمجموعه عقل عملی دانسته پرداخته، و آن را بر سه قسم تقسیم کرده است:

- سیاست در برابر افراد مافوق.
- سیاست در برابر افراد مادون.
- سیاست در برابر افراد هم طبقه.

وی، مفهوم خاصّ سیاست را مجموعه اعمال فرمانروایان می داند که از مهارت های حکمرانی و صناعت مُلکی و تدبیر جوامع مدنی حاصل می گردد.

نکته ای که لازم است به آن اشاره شود این است که فارابی، گرچه سیاست را زیر مجموعه فلسفه عملی می داند، ولی آن را مبتنی بر مبانی حکمت نظری و پیشفرض های دینی، قلمداد می کند. بر این اساس، در کتاب "السیاسة" به این امر تصریح می کند و چنین می گوید: پیش از بیان مبانی سیاست باید دانست که عالم، دارای صانع و خالق است.

## حکومت فاضله از دیدگاه فارابی

حکومت فاضله، عبارت است از اجتماعی منسجم و متشکل، که باید انسان ها را به خیر و صلاح و نهایت فضیلت برساند. بخش بنیادین ابزاری این حکومت، تعاون و همیاری است؛ و بخش بنیادین غایی آن، فضیلت و سعادت است.

در حکومت فاضله که برخاسته از سیاست فاضله است، عنصر تعاون، باید سعادت بشر را به ارمغان آورد.

حکومت فاضله، می تواند چند نوع باشد:

الف: حکومت فردی

ب: حکومت جمعی

حکومت فردی می تواند با انواع ذیل، به ظهور برسد:

- حکومت پیامبر، که زعیم نخستین است.
- حکومت امام، که زعیم مماثل است و پس از پیامبر، استحقاق حکمرانی دارد.
- حکومت فقیه حکیم و مدبر، که گرچه زعیم مماثل نیست، ولی حاکم تابع است و واجد همه شرایط علمی و عملی می باشد. وی، در صورت

عدم دسترسی به زعیم مماثل، شایستگی فرمانروایی را خواهد داشت.

**حکومت جمعی نیز، به انواع ذیل تقسیم می شود:**

- **حکومت شورایی سنت،** که در صورت عدم دسترسی به زعیم نخستین، زعیم مماثل، و حاکم تابع واحد که واجد همه شرایط باشد، جمعی از افراد که مجموعاً دارای خصائص فقاہت، حکمت و فنون حکمرانی باشند، زمام امر حکومت را به صورت مشترک و با رعایت هماہنگی، به دست می گیرند.
- **حکومت شورایی بهترین ها،** که در صورت عدم امکان هیچیک از انواع پیشین، گروهی از مؤمنان که واجد شرایط لازم (مانند دیانت، دانش لازم، تقوا، اخلاق فاضله و آشنایی با فنون مدیریتی)

باشند، با رعایت وحدت و انسجام، زمام امور  
حکومت را بدست می گیرند.

### اوصاف حاکم اعلا در حکومت فاضله

شروط شش گانه رهبر اعلاى حکومت فاضله از دیدگاه  
فارابی عبارتند از:

1. حکمت و دانش
2. عقلانیت تامّ
3. قدرت بر اقناع مردم
4. جودت در تخییل، به معنای قدرت اعلا در  
تصویر خیال شیء در نفس و قدرت شخص بر  
تصرّف در قوه مخیله.
5. قدرت بر جهاد
6. سلامتی بدن

فارابی در برخی از آثار خود، موارد ذیل را به عنوان ویژگی های فرمانروایان عالی مقام در حکومت فاضله، بیان می کند:

دانش دوستی، حافظه خوب، هوشمندی، حق طلبی و حقیقت جویی، عدالت طلبی، بیزاری از لذت های نفسانی، اجتناب از مال اندوزی، کرامت، شجاعت، شکیبایی، تدبیر صحیح، فصاحت و شیوایی سخن، و اشتها به فضائل.

## مبانی اندیشه سیاسی فارابی

بر اساس آنچه گذشت، معلوم می گردد که اصول اندیشه سیاسی فارابی عبارتند از:

- انسان، موجودی اجتماعی است و باید زندگی اجتماعی داشته باشد تا به اهداف خود برسد.

- برای سازماندهی جامعه، وجود حکومت امری ضروری است.
- حکومت فاضله، نظام حکمرانی ایده آل است.
- رهبر حکومت فاضله باید حکیمی که از همه افضل است باشد.
- تعاون، ابزار اساسی در حکومت فاضله است.
- سعادت، هدف نهایی در حکومت فاضله است.

### توضیح:

تلاش فارابی برای تطابق مبانی فلسفه سیاسی خود با نصوص دینی اسلامی و ملاحظه پیشفرض های مذهبی و غیر فلسفی محض، موجب گردیده است تا منتقدان، اندیشه سیاسی او را بیش از آنکه فلسفه سیاسی باشد، به عنوان کلام سیاسی بدانند.



مگر اینکه مقصود از فلسفه سیاسی فارابی را به عنوان "آراء سیاسی" آن اندیشمند بزرگ بدانیم.

## ابن خلدون

عبدالرحمن بن محمد ابن خلدون، متولد سال 1332 میلادی و متوفای سال 1406 میلادی، تاریخدان، جامعه شناس و اندیشمند سیاسی مسلمان است.

وی، کتابی در دانش تاریخ به نام "کتاب العبر و دیوان المبتدأ و الخبر" معروف به تاریخ ابن خلدون، نوشته است. او، مقدمه ای علمی و تفصیلی بر آن کتاب نگاشته که شهرت آن از کتاب تاریخ او بیشتر است و به کتاب "مقدمه ابن خلدون" معروف است. بخش مهمی از مقدمه مذکور، در زمینه فلسفه تاریخ به رشته تحریر در آمده و شهرت جهانی یافته است.

## فلسفه تاریخ

فلسفه تاریخ، دانشی است که در پرتو روش های فلسفی به تجزیه و تحلیل وقایع تاریخی و حوادث گذشته می پردازد و با بررسی رویدادهای تاریخی، آن دسته از قوانین کلی را استنتاج می نماید که حاکم بر حوادث تاریخی می باشند.

فلسفه تاریخ اجتماعی، یکی از گرایش های فلسفه تاریخ به صورت عام است و عمدتاً به تجزیه و تحلیل و بررسی رویدادهای تاریخ اجتماعی و استخراج بخشی از قوانین عام می پردازد که حاکم بر رویدادهای سیاسی و تاریخی با گرایش یادشده می باشد.

در پرتو "فلسفه تاریخ اجتماعی"، علل شکل گیری و تشخیص مراحل حیات یک حکومت از ظهور تا سقوط آن امکان پذیر است. به همین دلیل، دولتهای بزرگ جهان به منظور جلوگیری از سقوط زودرس حکومت خود، ستادهای مطالعاتی و عملیاتی پیچیده ای تشکیل داده اند و بزرگترین استراتیست ها و خبرگان در فلسفه

تاریخ و فلسفه سیاسی و اقتصادی و تحلیلگران کشور  
 گردهم می آیند و برای پیشگیری از فروپاشی نظام  
 خود، طرحهای مناسب را ارائه می دهند.

## مراحل عمر حکومت ها

این دانشمند مسلمان در مقدمه کتاب تاریخ خود،  
 مراحل حیات و زندگانی یک حکومت را از زمان تولد تا  
 هنگام مرگ و فروپاشی آن، به پنج بخش تقسیم کرده  
 است:

### مرحله اول:

در این مرحله، یک دولت پس از تولد و پیروزی بر  
 حریف، به استحکام ارکان خود همت می گمارد و رئیس  
 حکومت، با توجه به دیدگاههای خود و سایر همفکران  
 و همپیمانان خویش، نظام مدیریتی کشور را طراحی و  
 پیاده می کند. در این دوره، رهبر حکومت، اسوه و  
 الگوی قوم خویش است و او نیز همفکری و همیاری

با یاران خود را به اجرا می گذارد. همچنانکه قبل از پیروزی بر خصم، این همفکری و همکاری وجود داشته است.

### مرحله دوم:

در مرحله دوم، روح همفکری و همراهی با هم پیمانان پیشین از کالبد رهبر حکومت، رخت بر می بندد و نوعی استبداد به رأی در وجود او شکل می گیرد و به منظور حذف رقیبان و انحصار مملکت داری در نزدیکیان و خویشاوندان و حلقه تنگی از همفکران خود، دیگر همپیمانان قبلی خود را می راند و به یارگیری از افرادی دیگر می پردازد؛ و طبیعتاً در مسیر حذف رقیبان، متحمل رنجها و آسیبهایی نیز می شود.

### مرحله سوم:

در این مرحله، رهبران حکومت، بودجه و درآمدهای

دولت و نظام دخل و خرجها را سامان می دهند و به پیشبینی مداخل و هزینه ها و اعمال صرفه جویی ها اهتمام می ورزند و به تقویت زیرساختها و گسترش اموری که موجب شهرت آن دولت شود می پردازند و آثار و بناهای عظیمی را که نشانگر مجد و عظمت آن باشد بنیانگذاری می کنند و به تقویت نیروهای نظامی و انتظامی و تامین رفاه حال آنان همت می گمارند تا آثار آن در ملابس و تجهیزات و مانورهای آنان ظاهر گردد و وجود آنان موجب فخر و مباهات دولتهای دوست و مسالمت جو و مایه بیم دولتهای معاند و مخالف شود.

همچنین در این مرحله، سران و هیئتهای کشورهای دیگر و رجال و اشراف ملت، به حضور رهبران حکومت بار می یابند و تفقد احوال آنها گسترش می یابد.

### مرحله چهارم :

در گام چهارم، رهبران نظام، درهای آشتی و مسالمت را به روی دیگران می گشایند و تجارب پیشینیان خود را ارج می نهند و در صدد بر می آیند تا کارهای اساسی قبلی آنان را ادامه دهند .

### مرحله پنجم :

در این مرحله، سردمداران حکومت به اسراف و تبذیر در هزینه کردن سرمایه های کشور رو می آورند و نورچشمی های آنان به عیش و عشرت و رانت خواری و فساد مالی مبتلا می شوند و مدیران نظام نیز، ولخرجی و تضییع بیت المال را پیشه خود می سازند .

همچنین در این برهه ، مسئولیتهای خطیر به دست مدیران نالایق و بی کفایت سپرده می شود که توانایی و شایستگی لازم را برای اداره آن امور ندارند. متقابلاً،

مدیران توانمند و کارآمد به حاشیه رانده می شوند و آنان نیز از حمایت رهبری حکومت امتناع می ورزند و او را تنها می گذارند .

در این مرحله، پیری آن حکومت فرا می رسد و بیماری مزمنی بر آن مستولی می شود که دیگر نمی تواند از آن نجات یابد و به دنبال آن، بنیان حکومت مذکور، فرو می پاشد .

\*\*\*\*\*

## فلسفه سیاسی در مکاتب فکری جهان غرب

پیش از این، فلسفه سیاسی در دوران کلاسیک یونان را با اشاره به دیدگاه‌های افلاطون و ارسطو، بیان کردیم. در اینجا، به تشریح دیدگاه‌های فلاسفه سیاسی دنیای غرب، که از زمان دوران رنسانس به ظهور رسیده‌اند، بحث می‌کنیم.

## فلسفه سیاسی ماکیاولی

نیکولو ماکیاولی (Niccolò Machiavelli) متولد سال 1469 میلادی در فلورانس، و متوفای سال 1527 میلادی، به عنوان سیاستمدار و تاریخنگار و فیلسوف سیاسی ایتالیا در دوران رنسانس شناخته می‌شود.



وی در سال 1498 و سال 1512 میلادی به عنوان دبیر، در دولت محلی فلورانس خدمت کرد. منصب او در دولت فلورانس، زمینه را برای سفرهای دیپلماتیک وی به کشورهای مختلف اروپا و دیدار با سیاستمداران و دولتمردان گوناگون فراهم ساخت.

ماکیاولی پس از برکناری از مناصب دولتی، گوشه انزوا را برگزید و تا سال 1527 میلادی که درگذشت، به تألیف کتاب‌ها و تبیین افکار و اندیشه‌های سیاسی خود، همّت گماشت.

کتاب "شهریار" (Il principe)، که در سال 1513 به رشته تحریر درآمده و در سال 1532 میلادی منتشر گردیده، و کتاب "گفتارها" (Discorsi) که در سال 1527 نوشته شده و در سال 1531 میلادی منتشر گردیده، در برگزیده اندیشه‌های سیاسی او در تبیین نظام حکمرانی می‌باشند.

## زمینه اندیشه های سیاسی ماکیاولی

اختلافات داخلی و حمله های خارجی، باعث شده بودند کشور ایتالیا به چند پاره تقسیم شود و فاقد یک دولت قدرتمند و متمرکز گردد. این در حالی بود که دولت های دیگر در منطقه مانند انگلستان، اسپانیا و فرانسه، از حکومت مقتدر مرکزی برخوردار بودند.

این امر، بسیاری از نخبگان ایتالیا را رنج می داد و با حسرت به اوضاع وطن خویش می نگریستند و در آرزوی رسیدن به دوران مجد و شکوه گذشته کشور خود به سر می بردند.

بسیاری از تاریخ نگاران بر آنند که ماکیاولی نیز، افکار و دیدگاه های سیاسی خود را تحت تأثیر واقعیت مذکور، تبیین نموده است.

علاوه بر این، همانگونه که قبلاً بیان شد، بی اعتبار شدن اصول اخلاقی مسیحیت در امر حکمرانی فرمانروایان اروپایی و بی توجهی دولت های دیگر به ارزش های انسانی، زمینه را برای عدم اهتمام بسیاری از اندیشمندان دوران رنسانس به آن اصول و ارزش ها در معادلات قدرت و نظام حکمرانی، فراهم ساخت.

### مبانی فلسفه سیاسی ماکیاولی

از دیدگاه ماکیاولی هدف حکمران که از آن به "شهریار" تعبیر می کند، باید رسیدن به قدرت باشد، و هیچیک از اصول اخلاقی و ارزش های انسانی مانند صداقت، عدالت، انصاف، نجابت، مهربانی، مراعات حقوق دیگران و امثال آنها، نباید مانع از نیل شهریار به این هدف گردد. البته در صورتی که مراعات اصول اخلاقی و فضیلت های انسانی منافاتی با اقتدار و بقاء حکمرانی او نداشته باشد، باید به آنها عمل کند.

بنا بر این، در مسیر اقتدار و بقاء حکومت ها، اگر راهی جز زیر پا گذاشتن اخلاق انسانی و ارزش های دینی و عهد و پیمان ها نباشد، شهریار نباید کوچکترین تردیدی در زیر پا نهادن آنها به خود راه دهد.

او از فرمانروایان می خواهد که در چنین مواردی، اجازه دهند وجدانشان به خواب رود، تا با آسودگی خیال با همه ابزارها و وسائلی که در اختیار دارند، به مقصود خود که حکمرانی مقتدرانه بر مردم است، نائل آیند.

ماکیاولی، شیوه خود را در حکمرانی، به عنوان واقعگرایی در امر حکومت می داند و در کتاب "شهریار" چنین می گوید:

"مناسب است سخنی بگویم که جنبه واقعی داشته باشد، نه آنکه امری تخیلی باشد".

وی همچنین در کتاب مذکور چنین می گوید:

"تجربه نشان می دهد که حاکمان بسیار موفق، کسانی هستند که قول ها و تعهدات خود را سبک شمرده اند، و فهمیده اند که با انسان ها، چگونه باید با زیرکی و فریبکاری رفتار کنند. این دسته از حاکمان، بر فرمانروایانی که به اصول اخلاقی مانند شرافت متعهد بوده اند، پیروز گردیده اند."

ماکیاولی با اشاره به قوانین جنگل و رفتار حیوانات، از حاکمان می خواهد تا از آنها درس بگیرند. او در این زمینه، چنین می گوید:

"از آنجا که فرمانروا ناچار است که بداند چگونه باید مانند حیوانات درنده رفتار کند، پس باید از روباه و شیر، مطالبی را یاد بگیرد. شیر در برابر دام، و روباه در مقابل گرگ، ناتوانند. پس شهريار باید مانند روباه باشد که دام را تشخیص دهد و مانند شیر باشد تا

گرگ را از خود دور سازد. بنا بر این، آن‌ها که فقط مانند شیر رفتار می‌کنند، نادانند. حاکم دور اندیش، نباید به قول و تعهدی وفادار باشد که او را در وضعیتی خسارتباری قرار دهد".

آنگاه ماکیاولی به علت ابراز چنین شیوه‌هایی برای فرمانروایی اشاره می‌کند و چنین می‌گوید:

"اگر همه انسان‌ها خوب و راست‌کردار بودند، این شیوه‌ای را که بیان کردم، شایسته نبود. اما انسانها، موجودات تباهی هستند که به قول‌ها و تعهداتی که به شما داده‌اند، عمل نمی‌کنند. بنا بر این، لازم نیست که شما حاکمان هم به تعهدهای خویش به نفع مردم وفادار باشید. هیچ شهریاری نیست که نتواند بدقولی و زیر پا گذاشتن پیمان‌های خود را توجیه کند".

آنگاه، چنین ادامه می‌دهد:

"آنان که بهتر از دیگران دانسته اند که چگونه از روباه پیروی کنند، بهترین نتیجه را به دست آورده اند. ولی حاکم باید بداند که چگونه رفتار کند که مردم را بفریبد و دروغگویی بزرگ و حيله گری توانا باشد. آنقدر مردمان ساده لوح و تابع محیط، فراوانند که همیشه حاکم می تواند مردمانی که آمادگی فریب خوردن باشند را بیابد".

ماکیاولی در ادامه توصیه های خود به حاکمان و رؤسای دولت ها، از آنان می خواهد که گرچه صفات اخلاقی مانند دلسوزی برای مردم، مهربانی، خوش قولی، صداقت و مانند آنها را ندارند، ولی باید به داشتن آنها تظاهر کنند:

"لازم نیست که حاکم، همه صفات و فضائل مذکور را داشته باشد، اما بسیار ضروری است که به داشتن آنها تظاهر کند".

در عین حال ، ماکیاولی در همان کتاب (شهریار) به فرمانروایان هشدار می دهد که تظاهر به این صفات و اخلاق فاضله نباید باعث آن شود که شهریار در موقع لزوم، آن اصول اخلاقی و فضائل را زیر پا بگذارد:

"مزاج شهریار باید چنین باشد که اگر لازم بدانند، بر خلاف آن صفات عمل کند. شما باید بدانید که فرمانروا، بویژه اگر تازه کار باشد، نمی تواند همه صفاتی را که او را مشهور به داشتن فضیلت می کند در نظر بگیرد. زیرا برای حفظ مملکتش باید بر خلاف تعهدها، تقوا، شفقت و مذهب عمل نماید".

همانطور که ملاحظه شد، ماکیاولی در کتاب "شهریار"، خواستار تشکیل حکومتی نیرومند و یگانه تاز شده است که برای حفظ قدرت و توسعه اقتدار خود، می تواند اصول اخلاقی و فضائل انسانی و مبانی



دینی و قول هایی که به مردم داده را نادیده بگیرد و با دکتاتوری به تقویت حکومت خود اهتمام ورزد.

اما همین نویسنده و سیاستمدار، در کتاب دیگری به نام "گفتارها" (Discorsi) که در سال 1527 در اواخر عمر خود پس از کتاب شهریار نوشته، به نوع حکومت جمهوری، اظهار تمایل کرده است.

در عین حال، ماکیاولی، امکان تشکیل دولت جمهور را در دوران خود و با توجه به اوضاع مردمان شهر نشین آن زمان، زیر سؤال برده و آن را بسیار بعید یا ناممکن دانسته است.

وی در کتاب "گفتارها"، چنین می گوید:

"اگر کسی بخواهد حکومت جمهوری را در عصر حاضر تاسیس کند، تاسیس آن برای مردمان بی تمدن

ساکن کوهستان آسانتر است تا شهر نشینانی که در  
تمدنی فاسد زندگی می کنند".

این امر نشان می دهد که ماکیاولی، نسبت به مردمان  
زمان خویش و ارباب کلیسا و حاکمان محلی کوچک در  
عصر خود، بسیار بدبین بوده، و تشکیل حکومتی  
مقتدر و فراگیر را در کشور ایتالیا، که مبتنی بر اصول  
جمهوریت و مبانی اخلاقی و انسانی باشد، بعید و یا  
ناممکن می دانسته است.

بسیاری از اندیشمندان و نخبگان، به نقد سخنان  
ماکیاولی در کتاب "شهریار" پرداخته اند و او را به  
عنوان دعوت کننده به قدرت سیاسی با هر وسیله  
ممکن، مورد نکوهش قرار داده اند.

اما اندیشه های این نویسنده دوران رنسانس، مورد  
استقبال بسیاری از فرمانروایان و حاکمان قرار گرفته  
است. در حال حاضر نیز، در بسیاری از کشورها از

شرق تا غرب عالم، سردمداران حکومت‌ها، بر اساس شیوه حکمرانی ماکیاولی، بر کشور و مردمان خود، حکومت می‌کنند.

## تامس هابز

تامس هابز (Thomas Habbes)، متولد سال 1588 و متوفای سال 1679 میلادی، فیلسوف سیاسی در انگلستان بود.

وی، ریاضیات و ادبیات کلاسیک را در دانشگاه آکسفورد (Oxford) فرا گرفت. همچنین، در دانشگاه کمبریج (Cambridge)، به تحصیل پرداخت. آنگاه، به منظور دیدار دانشمندان دیگر، به برخی از کشورهای اروپا مانند ایتالیا و فرانسه سفر کرد و با اندیشمندانی مانند گالیله، ملاقات نمود و بر اندوخته‌های علمی و فلسفی خویش افزود. وی سرانجام، با کوله باری از

دانش و تجربه، در سال 1641 میلادی، به انگلستان بازگشت.

هابز، از سال 1642 میلادی، شاهد جنگ‌های داخلی میان نیروهای پارلمان به رهبری اَلِیور کرامول ( Oliver Cromwell) از یکسو، و لشکریان چارلز اول پادشاه انگلستان از سوی دیگر بود. این جنگ خونین که تا سال 1651 میلادی ادامه داشت و موجب کشته شدن جمع بزرگی از مردم انگلستان، و ویرانی شهرهای آن کشور شد، با اعدام چارلز اول پادشاه انگلستان، خاتمه یافت. پس از اعدام پادشاه و پیروزی نیروهای طرفدار پارلمان، یک دوره دیکتاتوری فردی تحت فرمانروایی کرامول، به اسم حکومت جمهوری، در سرزمین انگلستان، برقرار گردید.

این حوادث ناگوار، تأثیر عمیقی بر افکار فلسفی و سیاسی هابز، بر جای گذاشت.

## فلسفه سیاسی هابز

وی، دیدگاه های خود را در زمینه فلسفه سیاسی، در کتاب معرف خود به نام " لَوایاثان " (Leviathan) در سال 1651 میلادی، به رشته تحریر در آورد. او در این کتاب، به شیوه تدوین قراردادهای اجتماعی می پردازد. وی، نام این کتاب را از اسطوره لَوایاثان گرفته است که اشاره به هیولای بزرگی است که از دریاها سر بر می آورد.

## دولت مطلقه

هابز بر این باور است که آدمی به حسب طبیعت خود، موجودی خود بین است و بر اثر خودخواهی، برای احراز منافع خود، و به دلیل بی اعتمادی به دیگران، و به خاطر نیل به جاه و مقام، به خشونت طلبی و جنگ و ستیز با دیگران، رو می آورد.

از آنجا که وضعیت طبیعی بشر، ملازم با جنگ همه بر ضد همه است، بر این اساس، اگر انسان‌ها به حالت طبیعی خود رها شوند، زندگانی آنان، همواره ملازم با ترس، کشتار، فقر، و خشونت دائم خواهد بود.

راه رستگاری بشر این است که انسان‌ها با قراردادی اجتماعی، از تفرّد در رسیدن به حقوق و امتیازات خود صرف نظر کنند و به تشکیل دولتی توانا و شایسته و فراگیر اهتمام ورزند که از مردم برخاسته باشد. آنگاه، مردم، حقوق طبیعی خود را به آن دولت مطلقه و مقتدر واگذار نمایند و به آن ملتزم باشند.

بنا بر این، باید یک دولت مطلقه و توانمند و یکپارچه، زمام امور را در دست بگیرد و انسان‌های دیگر، از آن پیروی کنند.

بر اساس فلسفه سیاسی هابز، امنیت جامعه مبتنی بر وجود حکومت مطلقه است. هیچ فردی نمی‌تواند در

برابر حاکمیت، دارای حق مالکیت باشد، بلکه حاکم می تواند در صورت لزوم، املاک و اموال رعایای خود را بدون اذن آنها تصاحب کند.

دلیل اینکه هابز به این نتیجه رسید این بود که مشاهده کرد، چارلز اول پادشاه انگلستان در صدد بود تا برای جبران کسر بودجه دولت پادشاهی، مالیات ها را افزایش دهد.

اما پارلمان به مخالفت برخاست و با او جنگید و او را اعدام کرد. در حالی که وضعیت پس از اعدام پادشاه، به مراتب وخیم تر شد و استبداد حاکم جبهه پیروزمند، به اوج خود رسید و هرج و مرج در زمان غیاب حکومت مطلقه پادشاه، کشور را فرا گرفت.

## قانون مدنی

هابز معتقد است که با قانون مدنی که لازمه آن عقد قراردادهای اجتماعی است، قانون طبیعی که لازمه آن جنگ همه بر ضد همه است، مهار شود.

قانون مدنی، آزادی های فردی را در قانون طبیعی محدود می سازد، تا از جنگ و ستیز بر سر منافع، پرهیز شود، و همه انسان ها از طریق منافع مشترک، بهره مند گردند و به صورت ملّتی متحد و یکپارچه باقی بمانند.

وی همچنین بر این باور بود که نهاد مذهب و ارباب کلیسا نباید موجب محدودیت دولت باشند. رهبران مذهبی نمی توانند با سلاح تکفیر، موجب اخلال در امر حکومت شوند. بلکه پیروی همگان از قدرت مطلقه دولت واحد، تا زمانی که حکومت بتواند امنیت مردم را



فراهم سازد و از شهروندان خود، دفاع کند، امری ضرور است.

از این فیلسوف سیاسی انگلستان، آثار زیادی در زمینه اندیشه های سیاسی به جای مانده است که برخی از آنها عبارتند از:

- لوایثان (Leviathan)
- طبیعت انسان و ساختار سیاسی  
(Human Nature and De Corpore Politico)
- انسان و شهروند (Man and Citizen)
- آزادی و ضرورت (Of Liberty and Necessity)
- ملاحظاتی در مورد شهرت، وفاداری، آداب و مذهب.  
(Considerations upon the Reputation, Loyalty, Manners, and Religion.)

## جان لاک

جان لاک (John Locke) متولد سال 1632 و متوفای سال 1704 میلادی، فیلسوف سیاسی انگلیسی، و مروج قراردادهای اجتماعی بود.

جان لاک، با دیدگاه تامس هابز که انسان را به حسب طبیعتش موجودی خشونت طلب و ستیزه جو میدانست، مخالفت می کند و معتقد است که انسان، ذاتا در پی نیل به سعادت و شادی است. بنا بر این، دیدگاه هابز را مبنی بر ضرورت التزام انسان ها به دولتی مطلقه و با اقتدار، و واگذاری حق طبیعی انسانها به آن را مناسب نمی داند.

جان لاک، در سال 1647 میلادی، در مدرسه معروف وست مینستر (Westminster) به تحصیل پرداخت.

سپس در سال 1652 میلادی، به کالج کرایست چرچ (Christ Church) در دانشگاه آکسفورد رفت.

وی، تحت تأثیر رنه دکارت و دیگر فیلسوفان مدرن قرار گرفت و دیدگاه های فلسفی آنان را مورد مطالعه قرار داد. او همچنین، با آثار دانشمندان و فلاسفه مسلمان مانند داستان حیّ بن یقظان (Hayy ibn Yaqdhan)، نوشته ابن طفیل (Ibn Tufayl)، متولد سال 1105 در گوآدیکس (Guadix) در جنوب اسپانیا، و متوفای سال 1185 میلادی، آشنا شد. برخی از ایده های جان لاک، مانند اینکه ذهن بشر در آغاز، مانند یک لوح سفید است که چیزی بر آن نوشته نشده و از گناه و معصیت مبرا است، و این انسان است که با آموزش علوم و تجربه، آن لوح را سرشار از دانش می سازد، و یا با گناه، آن را آلوده می کند؛ از داستان حیّ بن یقظان گرفته شده است.

جان لاک، دیدگاه رنه دکارت را مبنی بر عقائد فطری که در نهاد آدمی قرار داده شده است، نفی می کند. او، منشأ پدایش عقائد و دانش ها را در یک کلمه معرّفی می کند: "تجربه".

### اندیشه های سیاسی

یکی از ویژگی های این فیلسوف تجربی قرن هیفدهم ، پژوهش در زمینه مسائل اجتماعی و سیاسی و آزادی و حقوق بشر می باشد. وی اندیشه های فلسفه سیاسی خویش را در کتاب خود به نام "دورساله درباره حکومت" (Two Treatises of Government) تبیین نموده است.

### نفی حکومت مطلقه

وی در این کتاب، بر خلاف تامس هابز، حکومت مطلقه را نفی می کند. بلکه تامین و تضمین حقوق

شخصی و طبیعی شهروندان توسط دولت ها را اساس  
مشروعیت نظامها و حکومت ها می داند.

### لیبرالیسم سیاسی

جان لاک، بر خلاف هابز، بر آزادی های فردی و  
مالکیت خصوصی، تاکید می کند.

این دیدگاه جان لاک، وی را به عنوان فیلسوف  
لیبرالیسم سیاسی مدرن، مشهور ساخت.

نظریات این فیلسوف سیاسی لیبرال، تاثیر عمیقی بر  
تنظیم کنندگان بیانیه استقلال ایالات متحده آمریکا  
مانند "تامس جفرسون" (Thomas Jefferson) و غیر  
او داشته است.

## آزادی مذهبی

جان لاک، مانند جان اسمیت (John Smyth) و راجر ویلیامز (Roger Williams)، خواستار آزادی مذهبی و تسامح دینی و تعیین حدود قلمرو دولت و کلیسا بودند. جان لاک، دیدگاه‌های فلسفی و سیاسی خود را علاوه بر کتاب "دورساله درباره حکومت"، در کتاب‌های دیگرش به شرح ذیل، به رشته تحریر در آورده است:

- مقاله‌ای درباره‌ی درک انسان  
(An Essay Concerning Human Understanding)،
- مقاله‌ای درباره‌ی مدارا  
(Essay Concerning Toleration)،
- چند نظریه درباره آموزش و پرورش  
(Some Thoughts Concerning Education)،

## مونتهسکیو

شارل لوئی دِ سِکُنْدَا (Charles Louis de Secondat)، معروف به مونتهسکیو (Montesquieu)، متولّد سال 1689 و متوفای سال 1755، به عنوان نویسنده، حقوقدان و فیلسوف سیاسی معروف فرانسوی شناخته می شود.

وی، تحصیلات خود را در رشته حقوق، در دانشگاه بوردو (Bordeaux) در جنوب غربی فرانسه به پایان رساند.

### انتقاد از تعصّبات کلیسا و انحرافات دولت

مونتهسکیو از منتقدان جدّی کلیسای کاتولیک و تعصّبات مذهبی و نظام پادشاهی کشورش بود، و از تسامح مذهبی و آزادی های مدنی حمایت می کرد.

یکی از عوامل شهرت او، کتابی است که در سال 1721 میلادی، به نام "نامه های ایرانی" (Lettres persanes) منتشر ساخت.

مونتسکیو، این کتاب را به شکل یک داستان تخیلی دو ایرانی که در زمان حکومت "لوی چهاردهم" به اروپا سفر کرده اند، و مشاهدات خود را طی نامه هایی به کشورشان ارسال داشته اند، به رشته تحریر درآورده است.

وی، انتقادات خود را نسبت به دستگاه دینی کاتولیکها و شیوه حکمرانی پادشاه فرانسه، از زبان آن دو ایرانی، بیان می کند.

مثلا از قول آن ایرانی ها، مفهوم تثلیث در مسیحیت کاتولیک را نقد می کند و می گوید: پاپ، به مردم چنین تلقین کرده است که سه مساوی است با یک. یا مثلا تکروی پادشاه را در تعیین تکلیف اموال کشور



فرانسه، به صورت طنز آمیز، مورد انتقاد قرار می دهد و از زبان آن دو ایرانی می گوید: لویی چهاردهم، جادوگری است که با یک اشاره دست، پول های خودش را دو برابر می کند.

مونتسکیو متقابلاً از زبان آن دو ایرانی، برخی از نقاط ضعف در ایران را نیز، مانند وضعیّت حرمسراها، نقد می کنند.

او پس از سفر به مناطق دیگر اروپا مانند انگلستان، به فرانسه بازگشت و تدوین کتب خود را از سر گرفت. یکی از آثار مشهور وی در این برهه از زمان ، کتاب "روح القوانين" (De l'esprit des lois) است که در سال 1748 میلادی به زبان فرانسه، در شهر ژنو منتشر گردید.

## انواع حکومت

او در این کتاب، نظام های حکمرانی را به سه نوع، بدین شرح تقسیم می کند:

- حکومت جمهوری در کشورهای محدود.
- حکومت پادشاهی در کشورهای متوسط.
- حکومت استبدادی در امپراتوری های بزرگ.

## ضرورت توازن ارکان نظام

مونتهسکیو، توازن اختیارات ارکان حکومت مانند دولت، پارلمان و دستگاه قضایی را برای کنترل یکدیگر، مورد تشویق قرار داده است. او همچنین، تفکیک قوا میان قوه مجریه، و قوه مقننه و قوه قضائیه را به منظور تأمین آزادی و حقوق طبیعی مردم و فراهم ساختن امنیت کشور، ضروری می داند. وی در کتاب خود "روح القوانين"، چنین می گوید:

"هر حکومتی دارای سه قدرت است:

الف. قوه مجریه که باید در ارتباط با حلّ مسائل، بر قانون ملل متکی باشد، و در اجرای محتوای امور، بر اساس قانون مدنی رفتار نماید.

حاکم یا پادشاه، قوانین را به صورت دائم یا موقت اجرا می کند و لازم است به اصلاحات و دگرگونی هایی که در آن انجام شده، توجه داشته باشد.

ب. قوه مقننه که بذل توجه و قانونگذاری را در زمینه جنگ و صلح، و روابط سیاسی و دیپلماتیک مانند اعزام سفیران کشور یا پذیرفتن سفرای کشورهای دیگر، و امنیت عمومی، و دفاع از کشور به هنگام تهاجم بیگانگان، بر عهده دارد.

ج. قوه قضائیه که مجازات جنایتکاران و حلّ اختلافات مردم را بر عهده دارد."

## تفکیک قوا

وی سپس، استدلال خود را برای ضرورت تفکیک قوای سه گانه، چنین بیان می کند:

"آزادی سیاسی شهروندان، به معنای تضمین آرامش خاطر آدمی است که از اعتقاد شخصی هر فردی ناشی می شود و خواستار امنیت خویش است.

بنا بر این، به منظور تأمین آزادی مذکور، باید ترکیب ارکان حکومت به نحوی باشد که هیچ انسانی از فرد دیگری نترسد.

اگر هر دو قوه قانونگذاری و اجرایی در اختیار یک فرد یا یک گروه واحد از حاکمان باشد، آزادی وجود نخواهد داشت. زیرا این نگرانی وجود دارد که یک پادشاه یا یک مجلس سنا، به استبداد بگراید و دیکتاری را پیشه سازد.

اگر قوّه قضائیه از دو قوّه دیگر جدا و مستقل نباشد، باز هم آزادی نخواهد بود. زیرا اگر قوّه قضائیه و دستگاه قانونگذاری یکی باشند، حیات و حریت شهروندان در خطر کنترل استبدادی قرار می‌گیرد. برای اینکه در این حالت، قاضی قانونگذاری می‌کند.

اگر قوّه قضائیه و قوّه مجریه یکی باشند، قاضی ممکن است با ظلم و خشونت رفتار کند.

اگر یک فرد یا یک گروه واحد، هر سه قوّه را در اختیار خود داشته باشد، که هم قوانین عمومی را وضع کند و هم اجرا کند و هم قضاوت و صدور حکم برای حلّ دعاوی را بر عهده داشته باشد، در این حالت، همه چیز به پایان خواهد رسید."

انتشار کتاب "روح القوانين" به فرانسوی تحت عنوان (De l'esprit des lois) در سال 1748 میلادی، و انتشار

ترجمه انگلیسی آن در سال 1750 میلادی تحت عنوان (The Spirit of Laws)، توجه بسیاری از حقوقدانان، فلاسفه سیاسی و دولتمردان اروپا و ایالات متحده آمریکا را به خود جلب کرد، و موجب شد طی فرایندی، اصول یادشده در قوانین اساسی آن کشورها گنجانده شود.

مونتسکیو، به تأمین حقوق و آزادی های مدنی اهتمام می ورزید و با پدیده بردگی که در اروپا و آمریکا نیز، رواج داشت، مبارزه می کرد.

## ژان ژاک روسو

ژان ژاک روسو (Jean-Jacques Rousseau) متولد سال 1712 در شهر ژنو (Geneva) در کشور سوئیس ، و متوفای سال 1778 میلادی در شمال فرانسه، از

اندیشمندان و پیشگامان حقوق بشر در قاره اروپا به  
شمار می رود.

وی، نه روزه بود که مادرش را از دست داد، و ده ساله  
بود که پدرش او را رها کرد و برای نجات از حکم  
زندان، در سال 1722 میلادی از شهر خارج شد. از آن  
پس، عمویش سرپرستی او را بر عهده گرفت.

او در سال 1750 میلادی، با نوشتن رساله ای در باب  
رابطه علم و هنر با اخلاق، تحت عنوان "گفتاری در  
هنرها و علوم" (Discours sur les sciences et les arts)، به  
جایزه آکادمی دیژون (Dijon) در فرانسه، دست یافت.

وی در این رساله، به تقابل میان تمدن و اخلاق اشاره  
می کند، و گسترش علوم طبیعی و هنرهای مدرن در  
جامعه را موجب واپسگرایی اخلاق انسان ها قلمداد  
می نماید. او در کتاب مذکور، تقابل طبیعت خوب

انسان را با محیط بد جامعه، مورد بحث و تحلیل قرار می دهد.

روسو، بر این باور بود که انسان بحسب طبیعتش خوب است، ولی محیط و ساختارهای تمدن است که او را به تبهکاری می کشاند.

او در این زمینه، به سخن شاعر مشهور رومی کوینتوس هراتیوس (Quintus Horatius)، معروف به هراس (Horace) اشاره می کند که گفته است:

" ما فریب ظاهر حق را می خوریم". (*Fallimur specie recti*)

## مبارزه با نابرابری اقتصادی

روسو، کتاب "گفتاری در باب نابرابری" (Discours sur l'inégalité) را در سال 1755 میلادی، منتشر کرد.

او در این کتاب، مالکیت خصوصی را به عنوان اساس تبعیض و نابرابری میان مردم، قلمداد می کند و چنین



می گوید: انسان ها، در ذات و طبیعت خود، آزاد و پاک آفریده شده اند، ولی این جامعه است که آن ها را برده می سازد و تباه می کند. زیرا رقابت های ناسالم در جامعه، موجب استثمار دیگران می شود و این امر، تشکیل طبقات اجتماعی و نابرابری انسان ها و بردگی آنان را دامن می زند.

وی در کتاب "گفتاری در باب نابرابری" چنین می گوید:

"آن فردی که برای نخستین بار، بر گرد قطعه زمینی پرچین کشید و گفت: این زمین مال من است، و مردم ساده هم حرف او را پذیرفتند، او تمدن و جامعه مدنی را بنیان نهاد. اگر در آن زمان، فردی بود که آن چوبهای پرچین را از بن می کشید و چاله های جای آن چوبها را با خاک پر می کرد و خطاب به مردم فریاد می کشید: به سخنان این فریبکار گوش ندهید، و بدانید که زمین، به همه مردم تعلق دارد و فوائد آن مال همه است، در

آن صورت، آنهمه جنگ و جنایت و کشتار در طول تاریخ، به وقوع نعی پیوست و بشریت، شاهد اینهمه تهیدستی و تباهی و وحشت نبود".

روسو، مالکیت خصوصی را عامل نابرابری و تشکیل تمدن معاصر و جامعه مبتنی بر تبعیض و نظام طبقاتی می داند، و تشکیل تمدن و جامعه طبقاتی مذکور را عامل تباهی وضعیت بشر در عصر حاضر می شمارد.

بنا بر سخن روسو، مالکیت خصوصی، عامل جنگ ها و کشتارها و جنایت ها در طول تاریخ است.

**دولت، شری که وجودش لازم است**

سؤالی که در اینجا مطرح می شود این است: از آنجا که در عصر حاضر نعی توان به دوران بدوی و زندگی

انسانهای اولیه بازگشت. پس چه راهی برای حلّ مشکل  
یادشده در دوران معاصر وجود دارد؟

روسو، در پاسخ به این پرسش، معتقد است که گرچه  
دولت، یک شرّ است، ولی شرّی است که در دوران  
معاصر، لازم و ضروری است. بنا بر این، لازم است  
قرارداد اجتماعی متقن و استواری تدوین شود تا  
تضمین آزادی و مقتضیات طبیعت انسان ها را با  
اقتدار دولت، هماهنگ سازد.

## قرارداد اجتماعی

روسو، در بین سال های 1761 تا 1762 میلادی، اثر  
معروف خود را تحت عنوان "قرارداد اجتماعی"  
(Du contrat social) را منتشر ساخت.

او در کتاب یادشده تلاش می کند تا میان آزادیهای  
فردی و حقوق اجتماعی، هماهنگی به وجود آورد.

بر اساس دیدگاه او، وقتی افراد انسان در تعیین دولت مشارکت کنند و قوانین را مستقیماً خودشان وضع نمایند، آنگاه عمل کردن به قوانینی که بر خود تحمیل کرده اند، با آزادی آنان منافاتی ندارد، بلکه عین آزادی است.

### دموکراسی مستقیم

روسو، دموکراسی نمایندگی را دموکراسی و آزادی واقعی نمی دانست، بلکه خواستار دموکراسی مستقیم بود که شهروندان به صورت مستقیم، نه توسط نمایندگان پارلمان، قوانین را تصویب کنند.

او می گوید: افراد مردم نباید وضع قوانین را به نهاد دیگری مانند پارلمان واگذار کنند. بلکه خودشان باید در وضع قوانین (به صورت رفتارندم عمومی)، نقش مستقیم داشته باشند. بنا بر این، قانونی را که مردم به صورت مستقیم تصویب نکرده باشند، بی اعتبار

است، گرچه نمایندگان پارلمان، آن را به تصویب رسانده باشند.

او می گفت: مردم انگلستان که گمان می کنند آزاد هستند، اشتباه می کنند. زیرا آنان در هنگامی که نمایندگان پارلمان را انتخاب می کنند، آزاد هستند. اما پس از آنکه نمایندگان پارلمان را انتخاب کردند، برده آنان می شوند. زیرا از آن پس، این اعضاء پارلمان هستند که قوانین الزامی برای مردم را وضع می کنند، نه آحاد مردم.

روسو، در سال 1762 میلادی، کتاب معروف دیگرش بنام "امیل یا تعلیم و تربیت" (Émile ou De l'éducation) را منتشر کرد.

وی در کتاب "امیل"، اصول مورد نظر خود در زمینه آموزش و پرورش را به رشته تحریر درآورده است.

برخی از آثار دیگر ژان ژاک روسو، بدین شرحند:

- موسیقی مدرن (la musique moderne)

- هلویز جدید (La nouvelle Héloïse)

- اعترافات (Les Confessions)

- گفتار در مورد اقتصاد سیاسی

(Discours sur l'économie politique)

## کانت

امانوئل کانت (Immanuel Kant) متولد سال 1724 در آلمان، و متوفای سال 1804 میلادی، از اندیشمندان و فیلسوفان عصر روشنگری قلمداد می‌گردد. او به دلیل تبخّر در شناخت شناسی، فلسفه متافیزیک، مبانی اخلاق، و اثبات سازگاری خردگرایی با تجربه‌گرایی، شهرت دارد.

او معتقد بود که دوران روشنگری در قرن هیجدهم میلادی، عصر رهایی انسان ها از دوران نابالغی است که خودشان بر خود تحمیل کرده بودند. او انسان ها را به شجاعت در دانستن و استفاده از شعور خود، تشویق می کرد.

کانت، در سال 1740 میلادی در حالی که شانزده ساله بود، به تحصیل در دانشگاه کُنِیگسبرگ (Königsberg) پرداخت و با فلسفه خردگرایانه لایبنیتس، و فیزیک ریاضی نیوتن آشنا شد.

در سال 1747 میلادی، تالیف نخستین اثر فلسفی خود را به نام "تأملاتی در ارزیابی واقعی نیروهای زنده" (Gedanken von der wahren Schätzung der lebendigen Kräfte) به پایان برد. این کتاب، در سال 1749 میلادی، منتشر شد.

امانوئل کانت، دیدگاه های خود را در زمینه طبیعیات فلسفه، در کتاب فوق و کتاب دیگری تحت عنوان "تاریخ طبیعی عمومی و نظریه آسمان ها" ( Allgemeine Naturgeschichte und Theorie des Himmels ) که در سال 1755 میلادی منتشر کرد، به رشته تحریر درآورده است.

کانت ، در زمینه اخلاق و فلسفه اخلاق، عقلانیّت را به عنوان منبع اصلی و سرچشمه اخلاق می دانست. او دیدگاه های خود را در این زمینه، در کتاب های ذیل، تبیین نموده است:

- متافیزیک اخلاق

(Die Metaphysik der Sitten)

- مبانی متافیزیک اخلاق

(Grundlegung zur Metaphysik der Sitten)

- نقد عقل عملی



● (Kritik der praktischen Vernunft)

کانت، در زمینه معیار خوبی معتقد است به اینکه سرچشمه خیر، در جایی دیگر مثل جهان طبیعت یا قلمرو خداوند، خارج از موضوع انسان قرار ندارد. بلکه سرچشمه خیر، فقط خود اراده خیر است.

اراده خیر، آن چیزی است که بر اساس وظیفه و بر مبنای قانون اخلاقی جهانی که انسان مختار به صورت آزادانه برای خود روا می‌دارد، رفتار می‌کند.

### نقد عقل عملی

اثر معروف دیگر امانوئل کانت در مباحث عقلی و فلسفی، نقد عقل عملی (Kritik der praktischen Vernunft) نام دارد که در سال 1788 میلادی، منتشر شده است.

کانت، دیدگاه‌های خود در زمینه فلسفه اخلاق را در این کتاب، به رشته تحریر درآورده است.

## فلسفه سیاسی در مکتب کانت

کانت، در کتاب به سوی صلح پایدار ( Zum ewigen Frieden ) که در سال 1795 انتشار یافت و کتاب دکترین حق (The Doctrine of Right) که در سال‌های 1797 میلادی منتشر شد، به موضوع فلسفه سیاسی می‌پردازد.

کانت، در هر دو کتاب مذکور، از نظام حکمرانی "جمهوری کلاسیک" حمایت می‌کند.

### نظام بین الملل و صلح جهانی

کانت، در کتاب نخست، به سه اصل اساسی به منظور حفظ صلح جهانی اشاره می‌کند:

- قانون اساسی هر کشور یا ایالت باید بر اساس نظام جمهوری باشد.

- قانون سازمان ملل باید بر اساس فدراسیون کشورهای آزاد استوار باشد.
- حقوق انسان ها به عنوان شهروندان جهانی، باید محدود به شرایط مودت و مهمان نوازی جهانی باشد.

بنا بر این، جهان وطنی در صورتی تحقق می یابد که حقوق همه انسان ها در جهان، بر مبنای ارزش های جهانی، و اصول انسانیت استوار گردد.

### حاکمیت قانون

کانت، بر دکترین حاکمیت قانون (Rechtsstaat)، تاکید می ورزد و قدرت و اختیارات حاکمان را در برخورد با شهروندان محدود می داند و خودسری فرمانروایان دولت را مردود می شمارد. او معتقد است که با تدوین قانون اساسی، از تعدی دولت ها پیشگیری

می شود. قانون اساسی یک دولت نیز، باید مبتنی بر اخلاق شهروندان کشور باشد.

بر اساس حاکمیت قانون، شهروندان از آزادی های مدنی قانونی برخوردارند، و دارای حق استیناف در دادگاه ها می باشند.

در پرتو حاکمیت قانون، دولت به صورت مشروطه در می آید، و سعادت و خوشبختی مردم تامین می گردد.

## دموکراسی

کانت، دموکراسی مستقیم را که قوانین با رأی مستقیم اکثریت مردم در فراندمها به تصویب می رسد، مورد نقد قرار می دهد. وی معتقد است که این نوع دموکراسی ، به استبداد اکثریت بر ضد اقلیت ها منجر می شود.

برخی از آثار دیگر امانوئل کانت بدین شرحند:

- به سوی صلح پایدار (Zum ewigen Frieden)
- دین در محدوده عقل صرف  
(Die Religion innerhalb der Grenzen der bloßen Vernunft)
- تمهیدات (Prolegomena)

## جان استوارت میل

جان استوارت میل (John Stuart Mill)، متولد سال 1806، و متوفای سال 1873 میلادی، فیلسوف، سیاستمدار و اقتصاد دان انگلیستان. وی در سال 1848 میلادی، کتاب "اصول اقتصاد سیاسی" (Principles of Political Economy)، را منتشر ساخت.

## آزادی فردی

میل، در نظام فکری خود، بر "لیبرالیسم" (Liberalism) و "فایده گرایی" (Utilitarianism) تاکید می کند.

او برخی از دیدگاه های خود را در عرصه فلسفه سیاسی، در کتاب خود به نام "ملاحظات پیرامون دموکراسی نمایندگی" (Considerations on Representative Democracy) مطرح کرده است.

وی در زمینه نظریه آزادی بر آن است که فقط در صورتی که یک جامعه دموکراتیک از اصل آزادی پیروی کند، نهادهای سیاسی و اجتماعی جامعه می توانند نقش خود را در شکل دادن به هویت ملی ایفا کنند و مردم می توانند به منافع دائمی خود آگاهی یابند. تنها حدی که می تواند آزادی یک فرد را برخلاف میل او

محدد کند، جلوگیری از آسیب رساندن به دیگران است.

او همچنین معتقد بود که جامعه نباید به هیچ فردی اجازه دهد تا خود را به بردگی تسلیم کند.

## ارکان دموکراسی

از دیدگاه میل، دو امر اساسی در قوام دادن به دموکراسی، نقش مهمی دارند:

- مشارکت شهروندان به صورت گسترده. این امر، از ارکان دموکراسی و مردمسالاری است.
- صلاحیت آشکار و شفاف فرمانروایان.

اگر منظور میل این باشد که مردم با مشارکت گسترده خود، حاکی که به صورت آشکار، دارای صلاحیت و شرایط لازم باشد را انتخاب کنند، می توان او را یک دموکرات آزاد نامید. اما اگر مقصود او این باشد که

هرکدام از آن دو امر، در عرض یکدیگر قرار دارند، آنگاه می توان گفت که آن ها دو موردی هستند که در همه احوال منطبق بر یکدیگر نیستند، بلکه متعارض خواهند بود. زیرا امر اول، به حکومت دموکراسی آزاد اشاره دارد. اما امر دوم به حکومت نخبگان.

از مجموعه نظریات میل، چنین استفاده می شود که احتمال اول، مدّ نظر وی می باشد.

### دموکراسی نمایندگی

مقصود از دموکراسی نمایندگی این است که شهروندان، نمایندگان خود را در پارلمان جهت قانونگذاری انتخاب می کنند. دموکراسی نمایندگی، در مقابل دموکراسی مستقیم است که مردم به صورت مباشر و مستقیم، خودشان با رفراندوم، قوانین را تصویب می کنند.



میل، بهترین نوع مردمسالاری را "دموکراسی نمایندگی" می داند.

وی بر آن است که مشارکت سیاسی عمومی و حق رأی شهروندان در تعیین نمایندگان پارلمان و مسئولان اجرایی کشور، تضمین کننده منافع کشور است.

بنا بر این، نظام حکمرانی در صورتی دموکراتیک و مردمسالار است که فرمانها و تصمیم های سیاسی آن انعکاس اراده شهروندان باشد.

بر این اساس، دولت تا آن زمان شایستگی دارد که دو امر ذیل را اجرا کند:

- منافع عمومی شهروندان را تامین کند.
- از نهادها و امکانات مردم در جهت ارتقاء خیر عمومی استفاده کند.

نمایندگان منتخب نیز، باید خود را امانتداران اعتماد عمومی مردم بدانند و مصلحت عمومی ملت و کشور را تامین کنند، و از تمایل به ترجیح دادن منافع فردی، گروهی و جناحی بر منافع عمومی مردم، پرهیزند.

میل در عین حال، حفاظت از حقوق اقلیت های سیاسی را در برابر اکثریت سیاسی، توسط دولت مرکزی، مورد تاکید قرار می دهد و نسبت به بروز دیکتاتوری اکثریت، هشدار می دهد.

## لیبرال دموکراسی

اصول اساسی لیبرال دموکراسی از نظر میل، بدین شرح است:

- حق رأی گسترده مردم برای انتخاب نمایندگان پارلمان و فرمانروایان.
- حقوق مالکیت خصوصی.

- برابری شهروندان در احراز فرصت های اقتصادی و اجتماعی.
- اقتصاد بازار آزاد.
- تامین آزادی های فردی و مدنی.

## هگل

گئورگ ویلهلم فریدریش هگل (Georg Wilhelm Friedrich Hegel).

متولد سال 1770 و متوفای سال 1831 میلادی، از جمله اندیشمندان معروف در زمینه فلسفه سیاسی و فلسفه تاریخ است.

وی، کاوش های مفصلی در عرصه فلسفه تاریخ داشته و آثار گوناگونی از خود در زمینه های فلسفی، تاریخی و سیاسی بر جای نهاده است.

این دانشمندان، با دیدگاهی پدیدار شناسانه و تاریخی، به فلسفه می‌نگرد و فلسفه تاریخ را دارای جایگاه مهمی در تجزیه و تحلیل رویدادهای بزرگ تاریخی و سیاسی، و استنباط قواعد کلی حاکم بر حوادث، می‌داند.

از جمله کتابهای معروفی که هگل در زمینه تاریخ فلسفه نگاشته است، کتاب "عناصر فلسفه حق" (Grundlinien der Philosophie des Rechts) نام دارد.

## نهاد دولت

هگل، پس از کنکاش در خصوص "نهاد خانواده" و "جامعه مدنی"، به طرح مبحث "دولت" می‌پردازد.

هگل، بر آن است که ایده دولت به سه مرحله تقسیم می‌شود:

- فعلیت بی‌واسطه دولت به عنوان یک ارگانیسم وابسته به خود، یا قانون اساسی.

- رابطه دولت ها با دولت های دیگر در نظام حقوق بین الملل.

- ایده جهانی به مثابه ذهن یا روح که در روند تاریخ جهان، به خود فعلیت می بخشد.

از نظر هگل، اقتدار عالی قوانین و مؤسسات جامعه، دکترین وظائف و مسئولیت ها را طلب می کند.

از منظر دولت سیاسی، این بدان معناست که باید بین حقوق و وظایف (یا حق و تکلیف) همبستگی وجود داشته باشد.

بنابراین، "پیوند وظیفه" نمی تواند شامل اجبار مردم به اطاعت از قوانین دولت باشد.

تفکر نادرست رایج این است که زور، دولت را منسجم نگه می دارد، اما پیوند و انسجام دولت، احساس نظم است که همه مردم داشته باشند.

## تفکیک قوا

وی ، قانون تقسیم قوا را بیانگر تمایز درونی می داند و معتقد است به این که در عین حال، قوای متمایز شده، باید در یک کلیت ارگانیکی ، منسجم باشند.

## حقوق بین الملل

از دیدگاه هگل، حقوق بین الملل از روابط بین دولتهای مستقل و خودمختار سرچشمه می گیرد. دولت ها، افراد خصوصی در یک جامعه مدنی نیستند که منافع شخصی خود را در چارچوب وابستگی متقابل جهانی دنبال کنند، بلکه نهادهایی کاملاً مستقل و خودمختار هستند که هیچ رابطه حقوق خصوصی و تعهد اخلاقی با یکدیگر ندارند. با این حال، از آنجایی که یک دولت نمی تواند از داشتن روابط با دولت های دیگر بی نیاز باشد، باید حداقل نوعی به رسمیت شناختن هر یک از

آن‌ها نسبت به طرف دیگر وجود داشته باشد. حقوق بین‌الملل مقرر می‌دارد که معاهدات بین دولت‌ها باید حفظ شود. بر این اساس، اگر دولت‌ها در مورد ماهیت معاهدات خود به اختلاف برسند و مصالحه میان آنها حاصل نشود، در نهایت مسائل با جنگ حل خواهد شد.

## مارکس

کارل مارکس (Karl Marx)، متولد سال 1818 و متوفای سال 1883 میلادی، فیلسوف و نظریه پرداز سیاسی و اقتصادی آلمانی است. شهرت وی به خاطر کتاب "سرمایه" (Das Kapital) و کتاب "مانیفست کمونیسم" (Das Kommunistische Manifest) است

که با همکاری "فریدریش انگلس" (Friedrich Engels) به رشته تحریر درآورده است.

## نقش اقتصاد در ساختار سیاسی

دیدگاه کارل مارکس در زمینه فلسفه سیاسی، همراه با تحلیل اقتصادی و اجتماعی او و انگلس، در مجموعه ایدئولوژی که به عنوان مارکسیسم نامیده شده، مورد تجزیه و تحلیل قرار می گیرد.

مارکسیسم در پرتو مطالعه فعالیت های اقتصادی در جهت رفع احتیاجات مادی مردم، سایر پدیده های جامعه را مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهد.

زیرا او با استناد به روش شناسی ماتریالیستی، معتقد بود که مجموع امکانات تولیدی در دسترس انسانها، وضعیت جامعه را تعیین می کند و ساختار اقتصادی،



تعیین کننده روابط اجتماعی و نهادهای سیاسی و مکاتب حقوقی است.

بنا بر این، تضاد میان توسعه نیروهای تولید کننده مادی و روابط تولید، موجب ظهور انقلاب‌های اجتماعی می‌شود و تحولات سیاسی را رقم می‌زند.

## نقد لیبرال دموکراسی

کارل مارکس، دیدگاه نظریه پردازان لیبرال دموکراسی را ناقص و ناکافی می‌داند. زیرا نابرابری اجتماعی و اقتصادی کارگران در زمان انقلاب صنعتی، نیروی انتخاب و حق رأی آنان را تضعیف می‌کند.

در عین حال، از دیدگاه مارکسیسم، دموکراسی به معنای انتخابات دموکراتیک با رأی اعضاء حزب کارگر، معتبر و الزام آور است.

## دیوی

**جان دیوی** (John Dewey) متولد سال 1859 و متوفای سال 1952 میلادی، فیلسوف، روانشناس، و نظریه پرداز سیاسی عملگرا و تجربه گرای آمریکایی است. وی، علم و دموکراسی را در ارتباط با یکدیگر می دانست و در روانشناسی، از ویلیام جیمز، تاثیر پذیرفته بود. او فرد گرایی و "لیبرالیسم آزاد" را مورد انتقاد قرار می داد و "سوسیالیسم دموکراتیک" و "دموکراسی کلاسیک" را مطرح می کرد.

## لیبرالیسم کلاسیک

در این نوع از لیبرالیسم، فرد به عنوان یک موجود مستقل در رقابت با افراد دیگر در نظر گرفته می شود و زندگی اجتماعی و سیاسی به عنوان حوزه ای است که

رقابت ها در منافع شخصی در آن محیط، هماهنگ می شوند.

دیویی ، دیدگاه افرادی مانند هنری مین ( Henry Maine ) و امثال او را که دموکراسی را به عنوان حاکمیت اکثریت جاهل دانسته اند، مردود می شمارد. زیرا زندگی انسان ها تا زمانی که در ارتباط ذاتی با یکدیگر باشند، معنا پیدا می کند. وی در عین حال ، معتقد بود به اینکه دموکراسی صرفاً یک شکل از حکومت نیست که با حکومت اکثریت تعریف شود، بلکه نحوه تشکیل اکثریت را باید مدّ نظر قرار داد.

دموکراسی از دیدگاه دیویی، یک آرمان است که منافع فردی و جمعی را هماهنگی می سازد.

دیوپی، اندیشه های خویش را در زمینه فلسفه سیاسی در کتاب های خود به شرح ذیل، به رشته تحریر درآورده

- فردگرایی، قدیم و جدید ( Individualism, Old and New )،
- اخلاق دموکراسی (The Ethics of Democracy)
- لیبرالیسم و کنش اجتماعی ( Liberalism and Social Action )
- آزادی و فرهنگ (Freedom and Culture)
- بازسازی فلسفه ( Reconstruction in Philosophy )
- طبیعت و رفتار انسان ( Human Nature and Conduct )
- تجربه و طبیعت (Experience and Nature)
- هنر به عنوان تجربه (Art as Experience)،

- یک مذهب مشترک (A Common Faith)،
  - نظریه ارزش گذاری (Theory of Valuation).
  - عامه مردم و مشکلات آن
- (The Public and Its Problems)

## سارتر

ژان - پل سارتر (Jean-Paul Sartre)، متولد سال 1905 و متوفای سال 1980 میلادی، فیلسوف اگزیستانسیالیسم و اندیشمند سیاسی فرانسوی است.

وی پس از جنگ جهانی دوم، از سال 1945 میلادی، نوشتن دیدگاه های خود در زمینه فلسفه سیاسی را در مجله "دوران مدرن" (Les Temps Modernes) که منتشر می کرد، گسترش داد. او از سال 1950 میلادی

تحت تاثیر مارکسیم قرار گرفت و نظریات خود را در کتاب "نقد عقل دیالکتیکی" ( Critique de la raison dialectique) به رشته تحریر درآورد. وی تلاش کرد تا با ترکیب اندیشه های اگزیستانسیالیسم با آراء مارکسیسم، دیدگاه های نوینی را در زمینه آزادی، رابطه فرد با جامعه، و دیگر مبانی فلسفه سیاسی، عرضه کند.

سارتر، نظریات خود را در نوشتاری تحت عنوان "احمق خانواده" (L'idiote de la famille) منتشر کرد.

### نقش فرد در جامعه

او، جامعه را عرصه مبارزه میان اقتدار گرایان و ضعیفان می دانست.

در عین حال، او بر مبنای دیدگاه اگزیستانسیالیستی خود، افراد را مسئول آسیب های اجتماعی گسترده

می دانست و معتقد بود به اینکه اشخاص باید به طور شفاف نقش اجتماعی خود را بازنگری کنند و تقصیرهای شخصی خود را در زمینه حوادثی که به وقوع پیوسته اند، بپذیرند. بنا بر این، دیدگاه ترکیبی سارتر میان مارکسیسم و اگزیستانسیالیسم این بود که نقش فردی و مسئولیت اخلاقی اشخاص، باید به صورت بنیادین، مدّ نظر قرار گیرند.

## آزادی انسان

سارتر، در نوشتار خود تحت عنوان "وجود و عدم" (L'Être et le néant) در تعریف آزادی می گفت: آزادی انسان عبارت است از توانایی آگاهی برای فراتر رفتن از وضعیت مادی خود.

اما بعداً در کتاب "نقد عقل دیالکتیک"، نظر خود را تغییر داد و آزادی را تحت تاثیر دیدگاه های مادی، چنین تعریف کرد: آزادی انسان ها تنها به این است که

بتوانند نیازهای اساسی خود به عنوان موجودات عملی برآورده کنند.

## تحلیل پدیده ظلم

سارتر، که اندیشه های هگل را در زمینه نظریه دیالکتیک تاریخی، مورد مطالعه قرار داده بود، بر آن بود که ظلم، استثمار انسان از انسان است. اما ستم اقتدار گرایان به ضعیفان، یک واقعیت اجتناب ناپذیر و جبر تاریخ نیست، بلکه یک وضعیّت تاریخی است که می توان با حضور در صحنه و فعالیت های جمعی، با آن مبارزه کرد.

او در کتاب "نقد عقل دیالکتیک" به این نکته اشاره می کند که: ظلم، در عین حال که یک رویه عملی (praxis) و نتیجه رفتارهای عمدی است، یک فرایند (process) است که نشان می دهد پدیده ای فراتر از



رفتارهای فردی است و غیر قابل تقلیل به رفتار عمدی افراد می باشد.

سارتر، معتقد است به اینکه همانگونه که ظالمان و عاملان ستم بدنیت هستند، قربانیان ستم که ظلم را می پذیرند نیز، مقصّر می باشند.

زیرا اصالت عبارت از آگاهی کامل به آزادی خود از طریق اندیشه واضح و اقدام مسئولانه و بر عهده گرفتن پیامدها و خطراتی که در بر دارد.

از اینرو، سارتر در کتاب "ادبیات چیست؟" به این نکته اشاره می کند که ادبیات باید ابزاری باشد که از طریق آن، اقلیت‌های تحت ستم بتوانند به آگاهی گروهی دست یابند، و در نتیجه، نخبگان به مبارزه بر ضدّ ستم، تحریک شوند.

بر مبنای این افکار، سارتر با پدیده استعمار به مبارزه برخاست، و از جمله استعمارگری فرانسه در "الجزائر" را محکوم کرد.

سارتر، شهروندان را به خاطر سکوت و انفعالی بودنشان، مسئول وجود ظلم‌ها و آسیب‌های اجتماعی مانند نژادپرستی، فقر، استعمار و تبعیض میان زن و مرد می‌داند.

## اخلاق و قرارداد اجتماعی

سارتر، معتقد بود که اخلاق بیش از آنکه از قوانین انتزاعی پیروی کند، باید موضوع قرارداد اجتماعی باشد و در نهادهای و مؤسسات عموم مردم، تجلی کند.

## آزادی

سارتر، آزادی را مرکزی‌ترین ارزش هنجاری می‌دانست و تلاش می‌کرد تا آزادی فردی را با نیاز او به نهادهای

اجتماعی ، هماهنگ سازد، و راه میانه ای را غیر از فردگرایی تقلیلی و کل گرایی انتزاعی بیابد.

### لیبرالیسم انضمامی

سارتر در "یادداشت ها" (Cahiers)، جامعه مورد تایید خود را بر مبنای "لیبرالیسم انضمامی" (libéralisme concret) معرفی می کند. ویژگی لیبرالیسم انضمامی این است که آرمان بنیادی جامعه و احترام متقابل، مبتنی بر پروژه های خاص فرد جامعه است، نه بر ماهیت انسانی انتزاعی افراد.

از اینرو، حقوق افراد انسان، با مشارکت فعال آن افراد در زندگی اجتماعی تضمین می شود ، نه با توسل به نظریه مشکل ساز و انتزاعی "طبیعت انسان".

## میشل فوکو

پُل میشل فوکو (Paul Michel Foucault)، متولد سال 1926 و متوفای سال 1984 میلادی، مورّخ، فیلسوف و اندیشمند سیاسی و اجتماعی فرانسوی است.

وی که تحت تاثیر اندیشه های مارکسیسم قرار گرفته بود، پایان نامه دکترای خود را در سال 1961 تحت عنوان "تاریخ جنون" (Histoire de la folie) در باره برهه ای از تاریخ اروپا از قرن پانزدهم تا نوزدهم میلادی (به دلیل رفتارهای وحشتناک رهبران اروپا در اواخر قرون وسطی و پس از آن)، به رشته تحریر درآورد.

وی در عین حال، سه عامل را برای درمان آن "جنون" به شرح ذیل، مؤثر دانست:

- ظهور رنسانس،

- دوران روشنگری از اواسط قرن هیفدهم تا اواخر قرن هیجدهم میلادی،
- نهضت آزادی در اروپا پس از دوران روشنگری.

### تبارشناسی تحلیلی

وی پس از این کتاب، نوشتارهای دیگری را تحت عنوان "تولد درمانگاه" (Naissance de la clinique)، و "الفاظ و اشیاء" (Les Mots et les Choses) و "نظم گفتمان" (L'ordre du discours) تالیف کرد.

او در آثارش بخصوص در کتاب اخیر، شیوه تحلیلی خود را تحت عنوان "تبارشناسی" (genealogical perspective) مطرح نمود که برخی از تحلیل گران، آن را به عنوان باستان شناسی دانش قلمداد کرده اند. این بدان معناست که او در کنار مطالعه گفتمان ها،

قدرت را در جایگشت های تاریخی ( Historical permutations ) آن نیز، مورد تحلیل قرار می دهد.

### پیوند میان دانش و قدرت

یکی از آراء میشل فوکو، پیوند ناگستنی میان دانش و قدرت است.

وی، نظریه خود را در این زمینه در نوشتاری تحت عنوان "درسهایی پیرامون اراده دانستن" ( Leçons sur la volonté de savoir )، مطرح ساخته است.

فوکو بر آن بود که نظم و انضباط و قوانین اجتماعی، حافظ مردم در برابر دولت است. بنا بر این، هنگامی که نظم و انضباط مقررات جامعه از بین برود، دولت با زور و اقتدار خود به عنوان آخرین راه حل، متکی خواهد شد.

فوکو، این نظریه تئوریسین معروف نظامی، کارل کلوزویتس (Carl von Clausewitz) را که می گفت:

"جنگ، صرفاً ادامه سیاست با ابزارهای دیگر است"، به صورت وارونه تبدیل کرد و چنین گفت:

"سیاست، ادامه جنگ، با ابزارهای دیگر است".

## نظام حکمرانی

میشل فوکو، حکمرانی یا حکومت مداری (Governmentality) را واژه ای پر محتوا می داند که از "خردورزی فرمانروایی" حاصل می شود. حکمرانی، عبارت است از یک منطق که به وسیله آن، فرایند دولت مدنی، مدیریت و اجرایی می شود. در عین حال، این منطق، صرفاً یک امر آرمانی محض نیست، بلکه نهادها، شیوه ها و ایده ها را نیز، در بر می گیرد.

فوکو، در تبیین دلیل برپا شدن حکومت، به موضوع امنیت، قلمرو، و جمعیت اشاره می کند.

از نظر وی، حکومت باید قدرتی باشد که جمعیت را هدف خود، اقتصاد سیاسی را شکل اصلی دانش، و دستگاه های امنیتی را ابزار فنی اساسی خود قرار دهد.

این نظام حکمرانی از دیدگاه فوکو، سیستم حکومت مداری است که موضوع مطالعه پیدایش زیست سیاسی در شکلی است که به عنوان "نیولیبرالیسم" نامیده می شود.

## هایک

فریدریش هایک (Friedrich Hayek)، متولد سال 1899 در وین، و متوفای سال 1992 میلادی، فیلسوف سیاسی و نظریه پرداز اقتصاد بازار آزاد بود.



بخش عمده دیدگاه های هایک، در زمینه مباحث اقتصادی است. اما در عرصه های سیاسی و اجتماعی نیز، مانند مبحث آزادی، حاکمیت قانون، نظم خود به خود، و نقش دولت، دیدگاه های مفصلی ارائه کرده است. وی، در صدد اثبات برتری نظام های حکمرانی باز و دموکراتیک و لیبرال، نسبت به نظام های حکومتی تمامیت خواه (Totalitarian) می باشد.

### آزادی فردی - آزادی جمعی - آزادی سیاسی

هایک، در کتاب "قانون اساسی آزادی" (The Constitution of Liberty)، دیدگاه های خود را در این زمینه، تبیین کرده است. او همچنین، برای توضیح آراء خود در تحلیل آزادی و بردگی، کتاب "راه به سوی بردگی" (The Road to Serfdom) را تالیف کرد. کتاب دیگر وی، "قانون، قانونگذاری و آزادی" (Law, Legislation and Liberty) نام دارد.

وی در مرحله نخست، تعریف آزادی که در آن رفتار افراد به وسیله ارزشهای اخلاقی مشترک "هدایت شود" را نمی پذیرد. زیرا این ارزش های عام، به انکار آزادی منجر می شود. او می گوید: جامعه باید بپذیرد که هر فرد برای خود، دارای ارزش های اخلاقی خاص است. در این صورت، جامعه به آزادی می رسد.

وی، نقطه مقابل دیدگاه خود در تعریف آزادی را با سوسیالیسم مرتبط می دانست و از اینرو، در زمینه اقتصادی، عدالت در توزیع را که مطابق با ارزش های مشترک در مکتب اشتراکی قلمداد می کرد، مردود می شمرد.

او آزادی فردی مورد نظر خود را که دیدگاه خودش بود، با "آزادی جمعی" در تضاد می دانست. زیرا در آزادی جمعی، یک مقام دولتی هدف و کیفیت آن را در

راستای اهداف و منافع خود تعیین می کند، نه فرد فرد جامعه.

وی، تعریف خود از آزادی را با "آزادی سیاسی" نیز، متمایز می دانست. آزادی سیاسی از دیدگاه او عبارت بود از: "مشارکت مردم در انتخاب حکومت خود در فرآیند قانونگذاری و در کنترل نظام حکمرانی". هایک، آزادی سیاسی را نیز، نوعی آزادی جمعی، در زمینه داشتن حق رأی، حق کاندیداتوری، و حق مشارکت در امور عمومی، می دانست.

سخن او این بود، که آزادی جمعی، در صورت عدم اهتمام به حقوق و آزادی های فردی، ناقص است.

او می گفت: توانایی برای انتخاب حکومت خود، لزوماً برای تضمین و حفاظت از آزادی افراد کفایت نمی کند. آزادی ها، همواره در معرض تهدید توسط سیاستهای حکومت ها هستند.

او به این نکته اشاره می کرد که در قرن بیستم، بارها انتخابات دموکراتیک، به روی کار آمدن مستبدان منجر شده است.

هایک، برای تضمین آزادی های فردی، موارد ذیل را پیشنهاد می کند:

- تضمین آزادی اقتصادی و بازار آزاد
- تدوین چارچوب قانونی برای حمایت از حقوق لیبرال افراد، مانند احترام به حریم خصوصی افراد، مالکیت خصوصی، و آزادی های فردی.

## دولت و نقش آن

هایک، نظریه پرداز آزادی فردی و اقتصاد بازار آزاد است. از اینرو، با دخالت دولت ها در اقتصاد و یا در زمینه محدود سازی آزادی های فردی، مخالفت می کند. او معتقد است که دخالت دولت در موارد

مذکور ، سرانجام به حکومت "تمامیت خواه" منجر می شود.

از اینرو، این اندیشمند سیاسی به دولت های انگلستان و آمریکا هشدار می داد که دخالت روز افزون آنها و گسترش اختیارات سازمان های اداری آنها بر زندگی خصوصی و دارایی شهروندان، به سوسیالیسم منتهی می گردد. او از این بیمناک بود که ادامه روند دخالتهای آن دو دولت و سلب آزادی های سیاسی و اقتصادی شهروندان، تکرار اشتباه سردمداران پیشین ایتالیا، آلمان و روسیه باشد، که کشور خود را به ورطه فاشیسم و نازیسم و کمونیسم افکندند.

## حاکمیت قانون

هایک، بر اساس نظریه اقتصاد آزاد مورد تایید خود، معتقد بود به اینکه نظام های جمع گرا که توزیع ثروت

و درآمد را به منظور رسیدن به اهداف یک جامعه  
تحمیل می کنند، موجب زوال حکومت قانون می شوند.

او می گفت: تلاش دولت در جهت تنظیم افعال و  
اعمال انسان ها با ابزارهای عقلگرایی و تعمّدی ، به  
منظور وصول به اهداف و غایات معین ، موجب  
می شود تا حکومت قانون توانایی خود را به عنوان یک  
مشوّق و تضمین کننده آزادی فردی، از دست بدهد.

هایک در آثار خود از جمله کتاب "قانون اساسی  
آزادی" ، به این دیدگاه اشاره دارد که : قوانین،  
محصول طراحی، یا صادرشده توسط فرد معینی  
نیستند، بلکه هنجارهایی هستند که بر رفتارها حکومت  
می کنند.

## کارل پوپر

کارل رایموند پوپر (Karl Raimund Popper) متولد سال 1902 در وین، و متوفای سال 1994، از جمله فلاسفه علم و اندیشمندان اجتماعی و سیاسی دوران معاصر است.

پوپر، نظریه پرداز لیبرالیسم دموکراتیک بود و با مکاتب "تمامیت خواهان" (totalitarians)، مبارزه می کرد. وی دیدگاه های خود را در زمینه فلسفه سیاسی و اجتماعی، در کتابهای "فقر تاریخ گرایی" (The Poverty of Historicism) و "جامعه باز و دشمنان آن" (The Open Society and Its Enemies)، به رشته تحریر در آورده است.

## نقد تاریخ گرای

گرچه پوپر برای مدّتی تحت تاثیر اندیشه های مارکسیسم قرار داشت، ولی در ادامه پژوهش های خود از سال 1919 میلادی، به نقد تاریخ گرای مارکسیستی پرداخت. وی، تاریخ گرای را اساس مکاتب اقتدار گرای (Authoritarianism) و تمامیت خواهی (Totalitarianism) می دانست.

## نقد سوسیالیسم و کمونیسم

وی در ادامه مطالعات خود به این نتیجه رسید که حمایت اولیه او از سوسیالیسم، اشتباه بزرگی بوده است. از اینرو، به نقد آن مکتب پرداخت و سوسیالیسم را منافی با آزادی های فردی انسان دانست. او سر انجام ، حکومت اتحاد جماهیر شوروی



را که بر اساس مکتب کمونیسم بنا شده بود، به عنوان نوعی نظام تمامیت خواه، معرفی کرد.

### حدود تسامح و تساهل

پوپر معتقد بود که اصل تسامح و تساهل، امری مطلوب است، اما تساهل بیش از حد، به زوال تساهل و تسامح منجر می شود. افراط در تساهل و تسامح، مخالفان تسامح را تشجیع می کند تا پاسخ دیگران را با مشت و سلاح بدهند و باعث از بین رفتن اصل تساهل شوند. بنا بر این، باید مخالفان تسامح و تساهل را که ناشکیبایی و عدم مدارا و به کاربردن خشونت را برای نابودی تساهل تبلیغ می کنند، به عنوان جنایتکار بشناسیم و آنان را سرکوب کنیم.

## جان رالز

جان رالز (John Rawls)، متولد سال 1921 و متوفای سال 2002 میلادی، فیلسوف سیاسی آمریکایی است. وی، دیدگاه‌های خود را در عرصه‌های فلسفه سیاسی و اندیشه‌های حقوقی، در کتاب‌های خود به شرح ذیل، به رشته تحریر درآورده است:

- نظریهٔ عدالت (A Theory of Justice)
- لیبرالیسم سیاسی (Political Liberalism)
- حقوق مردمان (The Law of Peoples)
- عدالت به عنوان انصاف (Justice as Fairness)

### عدالت اجتماعی

یکی از اهداف این دانشمند، ایجاد سازگاری میان

آزادی فردی از یکسو، و برابری و عدالت در توزیع از سوی دیگر است.

رالز، عدالت را نخستین فضیلت برای نهاد جامعه قلمداد می کند. زیرا هدف همه انسان ها خوشبختی است، اما عدالت از نظر رتبه، بر خوشبختی مقدم است. زیرا خوشبختی در صورتی احراز می شود که بر مبنای انصاف و عدالت استوار باشد. در نظام عادلانه است که انسان ها می توانند در پی آمال و آرزوهای خود باشند.

وی، آزادی را شامل آزادی های بیان، عقیده، اجتماع، حق مالکیت، و حقوق دموکراتیک انسان ها می داند.

آنچه موجب تضمین ایجاد و تداوم آزادی های مذکور است، اصل عدالت اجتماعی و برابری است. در چنین نظامی، افراد هم سطح، فرصت های مشابهی را در احراز امتیازات زندگی، به دست می آورند.

## هانتینگتون

سموئل هانتینگتون (Samuel Huntingto) ، متولد سال 1927 و متوفای سال 2008 میلادی، اندیشمند سیاسی آمریکایی است.

هانتینگتون، نظریات خود در زمینه روابط میان فرهنگ ها و تمدن ها و تحولات و نظم سیاسی جهان را در نوشتارهای ذیل، آورده است:

- موج سوم دموکراسی گرایی (The Third Wave)
- سرباز و حکومت (The Soldier and the State)
- برخورد تمدن ها (Clash of Civilizations)
- نظم سیاسی جوامع در حال تغییر ( Political Order in Changing Societies)

## موج سوم دموکراسی گرایی

هانتینگتون در کتاب موج سوم دموکراسی گرایی ، به جریان جدیدی در راستای گرایش کشورهای در اروپا، آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین به دموکراسی خواهی در اواخر قرن بیستم میلادی اشاره می کند، که پس از انقلاب نظامیان در کشور پرتغال در سال 1974 میلادی، آغاز گردیده است.

## روابط مدنی - نظامی

هانتینگتون، دیدگاه های راهبردی خود را در کتاب "سرباز و حکومت" (The Soldier and the State) به رشته تحریر درآورده است. موضوع اصلی بحث در این کتاب ، تبیین سیاست روابط مدنی - نظامی است.

## برخورد تمدن ها

هانتینگتون ، نظریه خود در باره برخورد تمدن ها را که به صورت مقاله در سال 1993 میلادی منتشر کرده بود، به عنوان یک کتابی تحت عنوان "برخورد تمدن ها و بازسازی نظم جهانی" در سال 1996 منتشر کرد.

او ادعا کرد که پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال 1991 میلادی، اسلام، به عنوان بزرگترین چالش اساسی در برابر سلطه جویی کشورهای غربی بر دیگر مناطق جهان است. از اینرو ، وی معتقد بود که جنگهای بزرگ بعدی جهان غرب، با جهان اسلام خواهد بود.

## نهادگرایی

هانتینگتون در کتاب "نظم سیاسی جوامع در حال تغییر" به تبیین نظریه خود در زمینه نهادگرایی تاریخی

(The historical institutionalism) و بحث پیرامون چگونگی تغییر نظام های سیاسی پرداخته است.

وی، زوال سیاسی را در ارتباط با درجه توسعه سیاسی می داند، نه توسعه اقتصادی و اجتماعی. زیرا تغییرات، به خاطر تنش ها در درون نظام سیاسی و اجتماعی، به وقوع می پیوندند. همچنین، نظم سیاسی، وابسته به ارتباط میان توسعه نهادهای سیاسی از یک طرف، و قدرت بسیج نیروهای اجتماعی تازه نفس در سیاست است.

او، ظرفیت ایجاد نهادهای سیاسی را در حد گنجایش ایجاد منافع عمومی قلمداد می کند.

از نظر هانتینگتون، نوین گرایی (Modernization) عامل بروز بی ثباتی خواهد بود. زیرا هنگامی که شهرنشینی گسترش یابد و سوادآموزی و اطلاعات مردم توسعه پیدا کند، توقعات و انتظارات مردم نیز،

افزایش می یابد. همگانی شدن رسانه ها و گسترش شبکه های اجتماعی، این امر را تشدید می کند.

هانتینگتون، عامل اصلی بی ثباتی و درگیرها در مناطق مختلف جهان را سرعت تغییرات اجتماعی، همراه با کندی توسعه نهادهای سیاسی می داند.

## فوکویاما

فرانسیس فوکویاما (Francis Fukuyama)، متولد سال 1952 میلادی، اندیشمند سیاسی، اقتصادی و روابط بین الملل است.

وی ، اندیشه های خود را در نوشتارهای یادشده در زیر، به رشته تحریر درآورده است:

- پایان تاریخ و آخرین انسان



(The End of History and the Last Man)

- ریشه‌های نظم سیاسی

(The Origins of Political Order)

- نظم سیاسی و زوال سیاسی

(Political Order and Political Decay)

- مطالبه کرامت و سیاست ناخشنودی

Demand for Dignity and the Politics of )

(Resentment

- لیبرالیسم و نارضایتی‌های آن

(Liberalism and Its Discontents)

- آینده فراانسانی

(Posthuman Future)

- حکمرانی و نظم جهانی در قرن 21

Governance and World Order in the 21<sup>st</sup> ) ●

(century

- آمریکا بر سر تقاطع

(America at the Crossroads)

## لیبرال دموکراسی و پایان تاریخ

شهرت فوکویاما، بیشتر به خاطر کتاب "پایان تاریخ و آخرین انسان" است که در سال 1992 میلادی انتشار یافت.

وی، در این کتاب که در زمینه فلسفه سیاسی به رشته تحریر در آورده است، به بیان فضائل لیبرال دموکراسی، و دوران اقتدار نظام حکومتی دنیای غرب پس از جنگ سرد، می پردازد.

فوکویاما معتقد است به اینکه پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان جنگ سرد میان بلوک های شرق و غرب، که از سال 1945 تا سال 1991 ادامه داشت، بشر به آخرین مرحله تاریخ خود، به معنای

پایان دوره تکامل ایدئولوژیک خود که ایدئولوژی لیبرال دموکراسی است، نائل شده است.

بنا بر این، نظام حکومتی مذکور که در مغرب زمین حاکم بود، از این پس به عنوان نظامی جهانی و پایان بخش همه نظام های حکمرانی، ظاهر می گردد.

فوکویاما همانند هگل که بر مبنای نظریه غایت شناسانه (Teleological idea)، روح تاریخ را عامل سیر تکاملی آن می دانست، روند تاریخ را به عنوان فرایندی تکاملی می داند که در نهایت، به اوج تعالی خود که تعمیم نظام لیبرال دموکراسی برای همه ملّت هاست، نائل گردیده است. و این، یعنی پایان تاریخ. بنا بر این، پایان تاریخ، به معنای رسیدن انسان به ایستگاه نهایی سیر تکاملی تاریخ بشر است.

## نقد پایان تاریخ

برای اثبات این دیدگاه فکویاما، به نظریه "تئوری صلح دموکراتیک" استدلال شده است که بر مبنای آن، نظام های دموکراتیک که به بلوغ رسیده اند، هرگز به جنگ یکدیگر برنهی خیزند. این در حالی است که اصل این تئوری نیز، زیر سؤال رفته است.

علاوه بر اینکه خودنمایی چهره کریه ستم ها، نابرابریها، خشونت ها، جنگ ها و قحطی ها، برگزاری جشن پایان تاریخ و رسیدن به مقصد نهایی انسان را به عنوان امری زود هنگام جلوه می دهد.

این بود نمونه های بارزی از دیدگاه های اندیشمندان مغرب زمین، پیروامون مبانی مختلف فلسفه سیاسی.

در اینجا بحث ما در باره فلسفه سیاسی در مکاتب مهم  
فکری جهان به پایان می رسد.

\*\*\*\*\*

## منحنی عمر حکومت ها

واژه دولت در اصطلاح، به سه معنا به شرح ذیل آمده است:

الف. دولت به معنای قوه مجریه (Government) .

ب. دولت به معنای نظام حکومتی، که شامل سه قوه: مقننه، قضائیه و مجریه می باشد و اعمّ از معنای اول است (Regime).

ج. دولت به معنای مجموعه سرزمین و ملت و نظام حاکم بر آن که اعمّ از معانی اول و دوم است (State).  
محل بحث ما در اینجا، معنای دوم است؛ یعنی: نظام حاکم و سیستم حکومتی.

## حکومت، فردی در مقیاس بزرگتر

بسیاری از پژوهشگران بر آنند که یک دولت به معنای نظام حاکم، مانند یک موجود زنده، به صورت یک مجموعه کاملاً به هم پیوسته و با رابطه ای ارگانیک مانند رابطه اجزاء یک درخت و یا اعضاء بدن یک انسان آفریده می شود، و همانگونه که یک موجود زنده، متولد می شود، رشد می کند، جوان و چالاک می شود، سپس به پیری می گراید و سرانجام می میرد؛ یک دولت نیز، پس از تأسیس که در حکم تولد آن است، مراحل مذکور را طی می کند و در پایان عمر خود، به ورطه نیستی می افتد و به تاریخ می پیوندد. همانگونه که امکان ندارد یک موجود زنده مثل یک حیوان یا یک انسان، برای همیشه در حال حیات بماند؛ یک حکومت نیز نمی تواند برای همیشه به زندگی خود ادامه دهد و جاودانی باشد. و همانگونه که یک

"ارگانیسم" زنده، فقط یک دوره زندگی دارد و قابل تکرار نیست، همینطور دوره حیات یک حکومت نیز منحصر به یک دوره است و زندگی مجدد آن امکان پذیر نیست.

این دیدگاه به افلاطون نیز نسبت داده شده است که :  
دولت را فردی می شمرد که در مقیاس بزرگتری آفریده شده است.

بنا بر این، هر حکومت ، مانند یک فرد زنده، یک دوره حیات دارد که از حالت نهال نوپا بودن ، آغاز می گردد و پس از بالندگی، سرانجام به پیری و فرتوتی می گراید، و در نهایت، به پایان می رسد. طول عمر هر دولت، به متغیرهای گوناگوی بستگی دارد که می توانند ساختار آن را برای مدّتی طولانی تر، یا مدّتی کوتاه تر، برقرار نگاه دارند، اما نمی توانند آن را بی پایان سازند.



سقوط حکومت‌ها می‌تواند متأثر از روندی باشد که سردمداران حکومت، قدرت خلاقیت خود را در هنگام سرعت تغییرات اجتماعی، همراه با ناتوانی خود در توسعه نهادهای سیاسی از دست بدهند و به سمت اشتباهاتی مانند نظامی‌گری و خشونت و یا ملی‌گرایی افراطی در یک جامعه چند ملیتی متمایل گردند، و در نهایت، به ورطه استبداد کشیده شوند در به درّه هلاکت و نیستی سقوط کنند.

## علل سقوط حکومت‌ها

بسیاری از دولت‌های جدید التّاسیس به دلیل شعارهای براق و جذاب ملّی، قومی و یا دینی، در بدو امر با استقبال عمومی مردم روبرو می‌شوند، پس از چندی، با نارضایتی‌های روزافزون مردم، و یا شورشهای خیابانی، مواجه می‌گردند، و آنها که نتوانند خود را با شرایط متغیر جامعه خویش وفق

دهند، به خاطر ناتوانی در اداره کشور و یا طی انقلابهای خونین، سقوط می کنند.

مهمترین علل فروپاشی حکومت ها عبارتند از: ندانستن قواعد کشورداری و شیوه های پیچیده حکمرانی بر اساس دانشهایی مانند قوانین فلسفه تاریخ و مبانی فلسفه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی؛ و ناتوانی در همگام شدن حکومت با تغییرات اجتماعی و گسترش انتظارات عمومی؛ و استبداد به رأی؛ و تبعیض و فقدان عدالت اجتماعی در توزیع امکانات و فرصتهای مشارکت اقوام و اقشار مختلف مردم؛ و نقض آزادیها و حقوق اساسی مردم؛ و سپردن کارهای بزرگ به افراد ناتوان و ناکارآمد؛ و جنگ های داخلی و خارجی.

\*\*\*\*

## قانون حاکم بر تمدن ها و فرهنگ ها

واژه "تمدن" در لغت، به معنای مدنیّت و شهرنشینی، تخلّق به اخلاق مدنی، خروج از حالت توحّش و روی آوردن به انس و الفت، و آئین شهروندی است .

اما در اصطلاح، به مجموعه فرهنگ و دستاوردهای کلان یک قوم و پیشینه تعالی مردمان یک سرزمین، تمدن گفته می شود، مانند تمدن ایران، تمدن روم، تمدن چین، تمدن هند، تمدن یونان، تمدن معاصر غرب و امثال آنها.

### تمدن و فرهنگ

برخی از نظریه پردازان، تمدن و فرهنگ را به یک معنا و یا درون یک مجموعه دانسته اند. مقصود آنان از "تمدن" ، معنای گسترده و وسیعی است که شامل

مجموع منظومه های فرهنگ، و نیز، دستاوردهای کلان مردم یک سرزمین در عرصه های علمی، معماری، سازندگی و فناوری می باشد.

این گروه، هر یک از واژه های تمدن و فرهنگ را با دایره شمولی وسیعی تعریف کرده اند، به نحوی که همه عناصر لازم در تعریف تمدن و همه عناصر ضروری برای تعریف فرهنگ را در خود جای داده است.

اما بعضی دیگر، معتقدند که "فرهنگ"، عبارت است از منظومه ای عالی که مشتمل بر منظومه های کلانی چون دین، زبان، حقوق، هنرهای زیبا، آداب و رسوم، انجمنها، اقتصاد، سیاست، و حکومتهای محلی می باشد.

در حالی که تمدن، از دیدگاه این گروه، عبارت است از خلاقیت ها و دستاوردهای مردمان یک سرزمین، در زمینه سازندگی و فناوری.

در زمینه قانون حاکم بر فرهنگ ها و تمدن ها، دو نظریه به شرح ذیل وجود دارد:

## دیدگاه اول

جمعی از تحلیلگران مانند "ولادیمیر سوروکین" (Vladimir Sorokin) و "آلفرد کروبر" (Alfred Kroeber) برآنند که: هیچ فرهنگ و تمدنی به آن مرحله از انسجام اجزاء خود دست نیافته است که بتوان آن را همانند "ارگانیسم" معرفی کرد.

از دیدگاه این اندیشمندان، "فرهنگ"، منظومه ای عالی است که مشتمل بر منظومه های کلانی چون دین، زبان، حقوق، هنرهای زیبا، آداب و رسوم، انجمنها، اقتصاد، سیاست، حکومت‌های محلی و امثال آنها می باشد.

این مجموعه ها از جهاتی باهم هماهنگ ، و از نقطه نظرهایی با هم ناهماهنگ هستند. از اینرو، فرهنگ یک جامعه ، از قوانین عمومی یک ارگانیسم فردی پیروی نمی کند .

نویسنده کتاب تاریخ فلسفه در اسلام (میر محمد شریف) می گوید: همچنانکه از پژوهشهای "کروبر" و "سوروکین" بر می آید، بسیاری از منظومه های بزرگ فرهنگی یا نظامهای اجتماعی یا تمدنها در دوران حیات خود، که به طور نامعینی طولانی است، به جای آنکه دارای یک دوره زندگی، یک دوره شکوفایی و یک دوره تنزل باشند، اوج و حضیضهای اجتماعی، فکری و سیاسی متعددی دارند .

همین نویسنده در مقام ارائه مثالهای عینی برای دیدگاه یادشده، چنین می گوید:

تمدن مصری، دست کم چهار بار و فرهنگ یونانی، رومی و بیزانسی چندین بار ترقی و تنزل داشته اند. چین و هند نیز دو حرکت بزرگ و خلاق داشتند و حرکت سوم آنها نیز هم اکنون آغاز شده است. تمدن اسلامی از قرن اول هجری (هفتم میلادی) تا قرن پنجم هجری (یازدهم میلادی) رو به ترقی گذاشت؛ سپس رفته رفته تنزل کرد و با حمله مغول، به حضيض مرگباری در افتاد و آثار عمده عظمت سیاسی و فرهنگی آن تقریباً یکسره ویران شد. با اینهمه، این تمدن از میان نرفت و بار دیگر اوج گرفت. در مرحله دوم ترقی که از آخرین دهه قرن هفتم هجری (سیزدهم میلادی) تا پایان قرن یازدهم هجری (هیفدهم میلادی) ادامه یافت، در سرزمین اسلام، سه امپراطوری از بزرگترین امپراطوریهای جهان، یعنی امپراطوری عثمانی، ایران، و هند، استقرار یافت.

این مرحله از اعتلا بار دیگر از آغاز قرن دوازدهم هجری (هیجدهم میلادی) تا اواسط قرن سیزدهم هجری (نوزدهم میلادی) رو به افول گذاشت و همچنانکه این مطالعه به روشنی نشان خواهد داد، اینک تقریباً در همه سرزمینهای اسلامی، نشانه‌هایی از سومین اوج به چشم می‌خورد.

دولتها پدید می‌آیند و می‌میرند، ولی فرهنگها بسان آبهای دره‌م و بره‌م امواج مختلف، هرگز نه چون ارگانیزم پدید می‌آیند، و نه چون ارگانیزم نابود می‌شوند.

یونان باستان به عنوان دولت مُرد؛ اما پس از مرگ، قسمت بزرگی از فرهنگ آن به سراسر عالم گسترش یافت و هنوز هم چون عنصر مهمی در فرهنگهای اروپایی به حیات خود ادامه می‌دهد.



## دیدگاه دوم

اما برخی از تحلیلگران دیگر مانند آرنولد توینبی (Arnold Toynbee)، نیکلای دانیلوسکی (Nikolay Danilevsky) و اسوالد اشپنگلر (Oswald Spengler)، نظریه ای را که در باره منحنی عمر نظام های حکومتی بیان کردیم، در مورد فرهنگها و تمدن‌ها نیز، تعمیم داده اند. این دانشمندان می گویند: همانگونه که دولت مانند فردی است که در مقیاس بزرگتری خلق شده، و دارای یک منحنی زندگی، شامل تولد، بالندگی، پیری و مرگ است؛ یک فرهنگ یا تمدن نیز، ارگانیک است که از قوانین عمومی مجموعه های کاملاً متحد و به هم پیوسته پیروی می کند.

این گروه از دانشمندان معتقدند که فرهنگ ها و تمدن ها مانند شهابی هستند که در یک سرزمین، ظاهر می شوند، اوج می گیرند، فرو می افتند و آنگاه

برای همیشه ناپدید می گردند. از اینرو، هر فرهنگ و تمدن بسان یک موج یا منحنی متحرکی است که اوج و حضیض آن تنها یک بار صورت می گیرد، و پس از سقوط نهایی، هرگز دوباره تکرار نمی شود، بلکه مانند هر کالبد زنده دیگری، دارای یک دوره ظهور، بلوغ، پیری و مرگ می باشد.

برخی از این تحلیلگران بر آنند که : عواملی مانند علل زیستی، جغرافیایی و نژادی می توانند تا حدودی، جریان، طول عمر و سیر حیات آن را تحت تأثیر قرار دهند ؛ ولی هرگز نمی توانند دور اجتناب ناپذیر زندگی آن را دگرگون سازند و آن را جاودان سازند.

بنا بر این، اگر تمدنی بتواند جذابیت‌های فرهنگی خود را محفوظ دارد و ابتکارات خود را در طول زمان استمرار بخشد، می تواند همچنان در صحنه بماند.

بر اساس آنچه بیان شد، اگر کامیابی‌های یک تمدن، سردمداران و رهبران جامعه را مست غرور و تکبر نماید و آنان را از ادامه خلاقیت‌ها باز دارد، آن تمدن رو به ضعف خواهد نهاد و سرانجام، متلاشی خواهد شد.

بسیاری از تمدن‌های گذشته مانند "مایاها"، "کارتاژها" و امثال آنها، مشمول این قانون عمومی حاکم بر تمدن‌ها و فرهنگ‌ها گردیده اند و در حال حاضر، فقط نام و برخی از آثار باستانی از آنان باقی مانده است.

\*\*\*\*\*

## توسعه

یکی از مهمترین عوامل بقاء و دوام نظام های حکومتی، تداوم توسعه جامع و توازن ابعاد آن در عرصه های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است.

اجتماع، دائما در حال تغییر است و این تغییر، در عصر حاضر به دلیل گسترش دستگاه های ارتباط جمعی و رسانه ها سرعت گرفته است. بنا بر این، در صورتی که نظام حکمرانی در کشوری نتواند تکامل ساختار حکومتی و توسعه جامع را در همه عرصه های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، همگام با تغییرات سریع اجتماعی هماهنگ سازد، به ورطه فروپاشی سقوط خواهد کرد.

## مفهوم توسعه

توسعه در لغت به معنای گسترش دادن و در اصطلاح ، به معنای دگرگون ساختن وضع موجود جامعه در جهت پیشرفت و مدرنیزه کردن سازمانهای اساسی آن است.

برخی از دانشمندان ، توسعه را یک ایدئولوژی دانسته اند که بر تحول و دگرگونی ارگانیک دلالت می کند و ناظر بر ارزشهای جامعه می باشد.

بنا بر این ، توسعه با ایستایی و حفظ وضع موجود در تعارض است و در عین حال ، با ملاحظه ارزشهای ملی ، فرهنگی و دینی تحقق می یابد.

بر همین اساس ، بسیاری از پژوهشگران ، توسعه را فرایندی دانسته اند که بهبود مستمر در همه ابعاد

زندگی انسانی ، اعم از مادی و معنوی را تضمین می کند.

## ابعاد توسعه

توسعه در شکل جامع آن ، شامل ابعاد زیر می گردد:

- توسعه سیاسی
- توسعه اقتصادی
- توسعه اجتماعی
- توسعه فرهنگی

در پرتو تجارب بشری روشن می گردد که فراگیربودن توسعه در ابعاد چهارگانه آن ، موجب تحولات اساسی و رشد پایدار کشور می شود و در سایه تحقق آن ، فرایند توسعه ملی شکل می گیرد.

بنا بر این ، هریک از ابعاد توسعه ، جایگاه ویژه خود را دارد و هیچیک از آنها نباید در راه دیگری قربانی

شود. اینک به شرح نمادها و نموده‌های هریک از ابعاد یادشده می‌پردازیم.

## توسعه سیاسی

جمعی از دانشمندان، توسعه سیاسی را فرایندی دانسته‌اند که مستلزم تحقق مشارکت عمومی، دموکراسی، استقرار نظام، نوگرایی، اصلاحات اداری و بسیج نیروها و امکانات می‌باشد.

برخی دیگر می‌گویند: "توسعه سیاسی به معنای توانایی ذاتی یک نظام، جهت پاسخگویی به نیازهای مردم است که مبتنی بر مشروعیت و مشارکت همگانی مردم در امور سیاسی می‌باشد."

بعضی دیگر بر آنند که: "توسعه سیاسی عبارت است از افزایش ظرفیت نظام در پاسخگویی به نیازها و

خواسته های مردم ، تنوع ساختاری ، تخصصی شدن ساختارها و افزایش مشارکت سیاسی."

## ارکان توسعه سیاسی

پایه های اصلی توسعه سیاسی عبارتند از:

- مردمسالاری
- تحقق آزادی و حقوق اساسی مردم
- حکومت قانون
- ارتقاء مشروعیت نظام در پرتو پشتیبانی ملت و تقویت رابطه دولتمردان با مردم و عملکرد صحیح حکومت
- توزیع منطقی قدرت بر مبنای اصل تفکیک قوا
- افزایش کارایی نظام اداری و رفع نواقص دیوانسالاری در جهت خدمت رسانی بهتر به مردم.



- توانایی نظام در جذب مشارکت مردم در عرصه های محلی و ملی
- هماهنگی عملکرد نظام با سیاستهای اعلام شده آن
- استقلال سیاسی و رفع وابستگی
- تقویت وحدت ملی
- پاسخگو بودن نظام
- تخصصی شدن ساختارها و تکیه بر شایسته سالاری از طریق تربیت کادر متخصص و سپردن امور به مدیران لایق.
- توانایی نظام در ایجاد انسجام میان ارزش ها و عملکردها.
- پیاده کردن سیاست گفتگو ، تفاهم ، احترام متقابل و تنش زدایی در همه عرصه های کشوری، منطقه ای و بین المللی.

- استقبال از نوگرایی و کثرت گرایی سیاسی.
- ترجیح منافع و مصالح ملی بر کلیه گرایشهای جناحی ، گروهی ، حزبی ، قومی و غیر آن.
- اتخاذ سیاست مدارا و شکیبایی در تعامل با دیگران.
- بالا بردن کارایی دستگاه دیپلماسی کشور بر مبنای کارشناسی دقیق ، ابتکار در عمل ، توانایی مدیران و اقدام بهنگام ، در جهت تأمین منافع ملی در منطقه و در سطح بین المللی.

## دموکراسی

اگر در یک نظام مردمسالار ، هم رای ها و هم رای دهندگان آزاد باشند و در عین سلطه اکثریت ، حقوق اقلیت نیز محترم شمرده شود و از حرمت سنتها و ارزشهای جامعه پاسداری بعمل آید و تحزب های

تصنعی به نظام چند حزبی نهادینه شده و عادلانه تکامل یابند، آنگاه بسیاری از نواقص دموکراسی برطرف می گردد و چهره واقعی و درخشان مردمسالاری جلوه گر می شود.

## تعریف دموکراسی

واژه دموکراسی از کلمه یونانی δημοκρατία (dēmokratía) به معنای حکومت مردم، گرفته شده است. این کلمه نیز، از دو واژه یونانی دیگر به شرح ذیل، تشکیل گردیده:

1 δῆμος (dêmos) یا Δήμος به معنای مردم.

2 κράτος (Kratos) به معنای قدرت، یا

Κρατία (kratia) به معنای حکومت.

بنا بر این، کلمه دموکراسی در اصل، به معنای حکومت مردم و یا قدرت عامّه مردم بوده است.

این کلمه در زبان انگلیسی به صورت Democracy تلفظ می شود.

اما تعریف دموکراسی در اصطلاح علوم سیاسی، به صورت های گوناگونی تبیین شده است که برخی از آنها را از نظر شما می گذرانیم:

- حکومت مردم به وسیله مردم.
- حکومت مردم، به وسیله مردم، برای مردم.
- حکومت اکثریت.
- مجموعه ای از نهادها که هدف از آنها به حداقل رساندن خطاهای اداری و سیاسی جامعه از طریق به حداکثر رساندن مشارکت عمومی مردم و تقلیل نقش شخصی فرد در اتخاذ تصمیمات سیاسی است.

- برابری فرصت ها برای افراد يك جامعه به منظور برخورداری از آزادی ها و ارزش های اجتماعی.
- شکلی از حکومت که قدرت فرمانروائی بطور قانونی به همه اعضای جامعه به نحو عام، واگذار گردد.

دلیل اختلاف تعابیر دانشمندان در تعریف دموکراسی این است که این پدیده در کشورهای گوناگون با سبکها و ایدئولوژی های متنوع پیاده شده است، و در هر سرزمین، متناسب با ویژگیهای آن منطقه، رنگ پذیرفته است.

## انواع دموکراسی

دموکراسی از دیدگاه فلسفه سیاسی، به اقسام ذیل، تقسیم می گردد:

- دموکراسی حدّ اکثری، از طریق انتخاب اکثریت و  
رفداندم عمومی.
- دموکراسی قانون گرایانه. بر اساس این نظریه،  
از استبداد اکثریت و اقلیت جلوگیری می شود، و  
همانگونه که اقلیت نمی تواند دیکتاتوری کند، از  
نقض حقوق اقلیت توسط اکثریت نیز، پیشگیری  
می شود.
- ماکراسی نخبه گرایی، به معنای حکومت  
گروههای برگزیده. بنا بر این نظریه، اکثریت  
عددی فرد فرد جامعه مدّ نظر نیست، بلکه  
رقابت اصلی میان گروه های برگزیده است.

## اصول دموکراسی

اصول اساسی دموکراسی به طور کلی، بدین شرحند:

- تعیین رهبران و کارگزاران نظام از طریق انتخابات آزاد.
- فراهم ساختن زمینه مشارکت مردم.
- پاسخگو بودن مسئولان کشور در تمام رده های حکومتی در برابر مردم.
- آزادی افراد ، رسانه ها و دستگاه های ارتباط جمعی در نقد حکومت.
- فعال شدن سازمانهای مردمی و غیر دولتی (NGO).

### اصل آزادی و حقوق شهروندان

آزادی ، یکی از آرمانهای بلند انسانها و بستر بالندگی جوامع بشری و یکی از والاترین رسالتهای پیامبران در طول تاریخ بوده است. مهمترین حقوق و آزادیهای اساسی که حکومت باید در چهارچوب قانون محترم

شمارد و با تمام امکانات خود از آنها حراست نماید ، به شرح زیر می باشد:

- 1 حق حیات و سلامتی
- 2 آزادی اندیشه و عقیده
- 3 آزادی بیان و مطبوعات
- 4 آزادی همایشها و اجتماعات مسالمت آمیز

#### توضیح :

الف - گردهمایی در مکانهای سرپوشیده ، نیازی به اجازه مقامات ندارد.

ب - اجتماعات در فضای باز ، در چهارچوب قانون و با کسب مجوز انجام می گردد.

5 آزادی تشکیل احزاب ، انجمن ها ، جمعیت ها و اتحادیه ها



- 6 آزادی انجام امور دینی و فرهنگی به صورت  
مسالمت آمیز
- 7 آزادی انتخاب شغل
- 8 آزادی در شیوه زندگی شخصی ، تا جایی که  
موجب سلب حقوق دیگران و بر خلاف نظم و  
قانون نباشد
- 9 مصونیت منازل شخصی مردم و عدم جواز ورود  
مأموران به خانه ها ، مگر به حکم قانون.
- 10 مصونیت نامه های خصوصی و اسرار تلفنی و  
امثال آن و عدم کنترل آنها ، مگر در چهار چوب  
قانون
- 11 عدم تبعیض در نژاد ، مذهب ، زبان و بینش  
سیاسی در برخورداری از حقوق و آزادیهای  
قانونی

- 12 رعایت عدالت در خصوص زنان و مراعات حقوق و کرامت آنان بر اساس قانون
- 13 تساوی افراد و اقشار مردم در برابر قانون
- 14 در نظر گرفتن اصل برائت در تعامل با مردم ، مگر اینکه خلاف آن توسط مراجع قانونی به صورت قطعی به اثبات برسد.
- 15 ممنوعیت خشونت ، شکنجه و توسل به اسلحه برای اهداف عقیدتی ، گروهی ، قومی و غیر آن.
- 16 ممنوعیت توهین و افتراء بر علیه اشخاص ، سازمانها ، گروه های نژادی و پیروان مذاهب.
- 17 مصونیت مال ، جان ، ناموس و آبروی مردم در پناه قانون.

## توسعه اقتصادی

مقصود ما از توسعه اقتصادی عبارت است از:

" فرایند رشد اقتصادی و ارتقاء فنی و سازمانی در عرصه تولید و تخصیص منابع مادی و انسانی ؛ همراه با عدالت توزیعی و کاهش نابرابری."

بر این اساس ، " توسعه اقتصادی " مفهومی فراتر از " رشد اقتصادی " است و علاوه بر اهتمام به شاخصهای کمی مانند تولید ناخالص ملی و داخلی ، به بررسی تغییرات ساختاری در زمینه کیفیت انجام تولید و تخصیص منابع می پردازد و در عین حال ، با تکیه بر تأمین اهداف اجتماعی ، تداوم رشد اقتصادی را تضمین می کند.

## اهمیت توسعه اقتصادی

با مطالعه فلسفه تاریخ تمدن ها روشن می گردد که

توسعه اقتصادی ، یکی از اصول اساسی کرامت ، استقلال و پویایی جامعه است و بدون دستیابی به این موهبت بزرگ، امکان رسیدن به مقام توسعه ملی وجود ندارد و تمامیت سیاسی ، شئون ملی ، مبانی فرهنگی و بنیادهای اجتماعی نیز، در معرض خطر قرار می گیرند.

نبا بر این ، اهتمام ورزیدن به امر توسعه اقتصادی ، از مهمترین اولویتهای جامعه محسوب می شود و افزایش تلاشهای دولت و نهادهای اقتصادی کشور را در این زمینه می طلبد.

## نمادهای توسعه اقتصادی

در جهان امروز مشاهده می کنیم که برخی از کشورها در اروپای غربی ؛ آمریکای شمالی و شرق آسیا ، با انتخاب سیاستهای حساب شده، توانستند به سرعت از پیچ و خم جاده توسعه اقتصادی بگذرند و تجارب گرانمایی در زمینه رشد اقتصادی بدست آورند.

در تفسیر و تحلیل این رشد ، پیروان مکاتب اقتصادی کلاسیک ، نئو کلاسیک، مکتب کینز و امثال آنها ؛ دیدگاه های خاص خود را در جهت طراحی نظام اقتصادی مطرح نموده اند.

البته ، هریک از این مکاتب یادشده در عرصه های مورد مطالعه خویش ، دستاوردهایی را ارائه داده اند که به گفته " لوئیس " ( یکی از صاحب نظران اقتصاد توسعه ) ، به دیدگاه های کلیدی آنان مراجعه می شود. به عنوان نمونه ، کلاسیکها در مورد بازار آزاد ، نئو کلاسیکها در زمینه کارآفرینی ، پیروان مکتب شیکاگو در زمینه نقش آموزش ، فیزیوکراتها در خصوص کشاورزی و مکتب سوداگران (مرکانتلیستها) در زمینه مازاد صادرات ؛ نقطه نظرهای ارزشمندی را مطرح نموده اند.

شایسته است کمالات و تجارب گرانمای کشورهای توسعه یافته را مطالعه نماییم و با دیدی کارشناسانه و مبتکرانه و با ملاحظه ویژگیها و ظرفیتهای واقعی کشور، این دستاوردها را مورد استفاده قرار دهیم.

در اینجا به منظور رعایت اختصار، اصول اساسی را که در تدوین و اجرای طرح توسعه اقتصادی نقش دارند؛ یادآور می شویم:

- 1 الزام دستگاههای اقتصادی به امر آموزش مستمر در همه سطوح مدیریتی اقتصادی و فنی، بر اساس آخرین دستاوردهای علمی در سطح جهان.
- 2 اصل قرار دادن سیاست واردات دانش، بجای واردات کالا.
- 3 افزایش اعتبارات در زمینه تحقیقات و فن آوری.

4 زدودن تبعیض میان اقوام کشور و تلاش در جهت تقسیم عادلانه ثروت میان اقوام و اقشار جامعه.

توضیح : تقسیم ثروت ، به معنای گرفتن از اغنیاء و دادن به فقراء نیست ؛ بلکه به معنای ایجاد رشد اقتصادی و توزیع مازاد آن بر اقشار مستمند میباشد.

5 کاستن از کمیت فعالیتهای اقتصادی دولت و افزایش کیفیت هدایتی و حمایتی آن در زمینه تغییر فنی توسط مؤسسه های پژوهشی و ایجاد تعادل در عرصه های تولید و مصرف و اهتمام به زیرسازها و ساختارهای بنیادین صنعتی و ارائه اطلاعات مورد نیاز بازار.

6 هدایت فرایندهای اقتصادی توسط دولت ، به منظور کاستن تفاوتهای توزیعی میان مردم ، در

حدی که از دیدگاه اقتصادی و اجتماعی قابل قبول باشد.

7 ایجاد ارتباط متقابل میان بخشهای آموزشی و مدیریتهای اجرایی اقتصادی کشور در جهت تبادل تجارب و معلومات و برآورد میزان عرضه و تقاضا در زمینه تربیت نیروی انسانی متخصص.

8 توجه به نقش اساسی عامل انسانی و توزیع مناسب سرمایه میان بخشهای صنعتی و کشاورزی.

9 برنامه ریزی در جهت رشد تولید ملی ، نسبت به مصرف ملی.

10 توجه به شاخصهای توسعه انسانی (HDI) شامل طول عمر ، امید به زندگی ، میزان دانش و درآمد پایه ؛ به عنوان معیار توسعه اقتصادی



پایدار ؛ در کنار توجه به تولید ناخالص ملی (GNP) به عنوان معیار رشد اقتصادی.

11 برنامه ریزی در جهت جلوگیری از خروج سرمایه های داخلی و گسترش سرمایه گذاری خارجی ، از طریق اعطاء تضمینهای لازم و فراهم آوردن ثبات سیاسی.

12 اهتمام به سیاستهای تعاونی در جهت ایجاد ساختارهای عادلانه اقتصادی ، سیاسی و اجتماعی.

13 محدود کردن واردات ، به منظور تشویق صنایع داخلی ، همگام با تضمین ارتقاء سطح کیفی آن.

14 بهینه سازی روشهای تولید در زمینه های صنعت ، کشاورزی ، دامداری ، شیلات و غیره.

- 15 بالا بردن سطح تراز بازرگانی و رفع موانع صادرات.
- 16 اولویت دادن سرمایه گذاری صنعتی به موارد پیوند ماقبل و مابعد ، مانند صنعت پتروشیمی ، ذوب آهن و امثال آن.
- 17 قرار گرفتن میزان سود سرمایه دار در سطحی که با سهم دستمزد از مجموع محصول خالص همخوانی داشته و با تولید کالای دستمزدی (مقدار کالایی که با دستمزد می توان خرید) متناسب باشد.
- 18 تنظیم نظام مالیاتی بر مبنای محاسبه دقیق "رانت" ، به نحوی که انگیزه اشتغال ، به قوت خود باقی بماند.

19 برنامه ریزی در جهت صرفه جویی در مصرف و انضباط مالی و جلوگیری از اسراف ، بویژه در حوزه مصارف ارزی.

20 بالا بردن سطح اشتغال از طریق اجرای طرحهای اساسی ، مانند برطرف کردن کسری تراز تجاری و افزایش استفاده از نیروی کار در زمینه کالاهای صادراتی و مواد خام. به عنوان مثال، تقویت و توسعه پتروشیمی که موجب ایجاد اشتغال بیشتر می گردد و در عین حال ، درآمد حاصل از فروش نفت را افزایش می دهد.

21 اهتمام ویژه به تولید مایحتاج ضروری جامعه مانند مسکن ، امکانات آموزشی و بهداشتی ، توسعه شبکه های آب و برق ، تامین سوخت و امثال آن.

- 22 کاربرد کردن ساختار تولید ، به منظور رشد اشتغال و نهایتا ، افزایش دستمزد واقعی نیروی کار.
- 23 سرمایه گذاری در زمینه تولید انرژیهای جایگزین نفت و گاز ، بویژه انرژیهای پاک.
- 24 مبارزه با فساد اقتصادی ، قاچاق ، رانت خواری و بازار سیاه.
- 25 تعادل در امر کاهش و افزایش حجم پرداختهای انتقالی رفاهی ، تا از یکسو میزان تورم کنترل شود و بهره وری صنعتی محفوظ بماند و از سوی دیگر، اختلاف درآمد میان فقیر و غنی به صورت نامعقول افزایش نیابد.
- 26 برقرار ساختن پیوند مناسب میان حسابهای تولید و درآمد (از دید تقاضا) و محدوده داده

ها- ستاده ها (از دید عرضه) و جریان حسابهای منابع مالی ، به منظور تدوین مدل جامع تجزیه و تحلیل برای ارزیابی دقیق پدیده هایی چون کنترل جمعیت ، تاثیر افزایش قیمت مواد غذایی ، افزایش محصول کشاورزی و بالا رفتن قیمت انرژی.

- 27 تلاش در جهت متوازن کردن رشد اقتصادی.
- 28 تقویت بخش خصوصی و زمینه سازی برای مشارکت بیشتر مردم در امور اقتصادی.
- 29 گسترش نظام ارتباطات در عرصه های داخلی ، منطقه ای و بین المللی.
- 30 بالا بردن ارزش پول ملی.
- 31 اصلاح مقررات مربوط به چک و اعتبارات بانکی.

32 حمایت گسترده از بخش کشاورزی به نحوی که بتواند تولید مواد غذایی کشور را همگام با رشد جمعیت بالا ببرد و از مهاجرت روستائیان به شهرها جلوگیری کند.

33 ارتقاء سطح تسهیلات حمل و نقل زمینی، دریایی و هوایی در جهت توسعه راهها، شبکه راه آهن، بنادر و کشتیرانی و خطوط هوایی.

34 حمایت ویژه و قدردانی از مبتکران و اندیشمندان کشور در عرصه های صنعت، تحقیقات و فناوری؛ و پیشگیری از فرار مغزها.

35 از بین بردن انحصارات.

## توسعه اجتماعی

توسعه اجتماعی عبارت است از:

"فرایند رشد جامعه در جهت رسیدگی به نیازمندان ، افزایش امنیت اجتماعی ، جبران خسارتها، پیشگیری از آسیبها ، محافظت از مردم در برابر حوادث و تضمین برخورداری همگان از مواهب اولیه زندگی."

در سایه توسعه اجتماعی ، سلامت جسمی و روحی برای مردم فراهم می شود و شادابی و امید به آینده در سطح جامعه افزایش می یابد.

## اصول توسعه اجتماعی

- 1 همگانی شدن تسهیلات آموزشی ، پرورشی ، بهداشتی و درمانی.
- 2 برنامه ریزی برای رشد عموم مردم.
- 3 گسترش سواد آموزی به صورت فراگیر.
- 4 افزایش امنیت اجتماعی در همه ابعاد.

- 5 حفظ طراوت و شادابی جامعه و کاهش میزان اضطراب و افسردگی.
- 6 تقویت روح برادری ، برابری ، گذشت ، همیاری ، شکیبایی ، درستکاری ، آزادی و مراعات حقوق دیگران.
- 7 تضمین مایحتاج رفاهی ضروری برای همگان.
- 8 برنامه ریزی جهت پیشگیری از آسیبهای اجتماعی مانند بزهکاری ، اعتیاد ، تصادفات و سوانح ، آلودگی محیط زیست ، فقر (بویره کودکان خیابانی)، خودکشی ، فحشا ، بیماریهای روانی و مرگ و میر زودرس.
- 9 حاکم ساختن اصل کار و تلاش در جامعه و زدودن روحیه تن آسایی و راحت طلبی.



- 10 تناسب میزان سرانه سلامتی با نیازهای واقعی مردم.
- 11 تدوین و اجرای نظام جامع رفاه و تامین اجتماعی
- 12 هدفمند کردن یارانه ها.
- 13 همخوانی میزان رشد جمعیت با ظرفیتهای و امکانات کشور.
- 14 قرار دادن بنیان جامعه بر اساس نظم و انضباط اجتماعی.

## توسعه فرهنگی

توسعه فرهنگی عبارت است از:

"فرایند بهینه سازی امکانات و شرایط مادی و معنوی جامعه در جهت شناخت هویت خویش ، ارتقاء سطح دانش ، شکوفا سازی استعدادها ، رشد اخلاق و

ارزشهای الهی، بهبود روابط انسانی، گسترش فرهنگ  
 قانون پذیری، مراعات احترام دیگران، آزادمنشی،  
 بردباری، خود اتکایی و نظم در امور."

بزرگترین ثروت یک کشور، منابع انسانی آن است. در  
 صورت شکوفایی و بالندگی این گنج بی پایان، مکنتی  
 جاودانه و عاملی فعال پدید می آید که سرمایه را رشد  
 می دهد، از منابع طبیعی استفاده پایدار و مناسب  
 بعمل می آورد، سازمانهای اقتصادی و اجتماعی و  
 سیاسی را سامان می بخشد و موجب توسعه ملی در  
 همه ابعاد آن می شود. با این بیان، اهمیت توسعه  
 فرهنگی که رسالت پرورش نیروی انسانی را بر دوش  
 دارد، روشن می گردد.

### **شاخص های توسعه فرهنگی**

به منظور سنجش توسعه فرهنگی در یک جامعه،

معیارهای ویژه ای وجود دارد که مهمترین آنها بدین شرح است:

- 1 میزان خلاقیت فرهنگی.
- 2 میزان گسترش کمی و کیفی آموزش و پرورش.
- 3 میزان سرمایه گذاری در زمینه آموزش عالی.
- 4 میزان فضای پژوهشی فرهنگی.
- 5 میزان توانایی در امر شکوفا سازی استعدادها.
- 6 میزان قانون پذیری در جامعه.
- 7 میزان التزام افراد جامعه به نظم.
- 8 میزان پایبندی افراد به ارزشهای ملی ، فرهنگی ، اخلاقی و معنوی.
- 9 میزان ایمان مردم به وجدان کاری و ضرورت تحرک و تلاش.

10 میزان علاقه مندی مردم به میراث علمی و فرهنگی و اهتمام ورزیدن به دانشها و دانشمندان.

11 میزان علاقه مندی افراد جامعه به مطالعه.

12 میزان تولیدات فرهنگی در کشور.

ابعاد توسعه فرهنگی

## مراحل توسعه

توسعه بطور کلی و توسعه اقتصادی به نحو اخص ، در طی مراحل متعددی به ثمر می رسد. حذف هیچیک از این مراحل امکان پذیر نیست.

تنها در صورت برنامه ریزی صحیح و تلاش گسترده ،  
سرعت گرفتن و کوتاه کردن فاصله زمانی هریک از  
مراحل یادشده ممکن خواهد بود.

مراحل توسعه از دیدگاه بسیاری از دانشمندان ، بدین  
شرح است:

- 1 تغییر ساختارهای نظام کهن.
- 2 روی کار آمدن دولت توسعه خواه با ساختار  
سیاسی و اجرایی مناسب.
- 3 سرمایه گذاری گسترده در زمینه مدرن سازی  
بافت تولید و اصلاح ساختارها.
- 4 ایجاد توازن در سرمایه گذاری و تناسب در امر  
تولید از طریق بلوک بندی آنها.

در این مرحله ، برخی از سرمایه گذارها حفظ و برخی دیگر حذف می شوند و بخشهای به تکامل رسیده با بافت جهانی هماهنگ می گردند .

5 در مرحله پنجم ، بلوغ فنی و رشد متوازن به عنوان مرحله نهایی فرایند توسعه فرامی رسد.

\*\*\*\*\*

## تئوری های بحث برانگیز

در اینجا، به سه نظریه بحث برانگیز در محافل سیاسی اشاره می کنیم:

### تئوری موج سوم

این تئوری توسط نظریه پرداز و آینده پژوه آمریکایی به نام "الوین تافلر" (Alvin Toffler)، متولد سال 1928 و متوفای سال 2016 میلادی، ارائه گردید.

تافلر، به دیدگاه فوکویاما در زمینه پایان تاریخ، و هانتینگتون در مورد برخورد تمدن ها، و نظریه برژینسکی مبنی بر درونگسیختگی خارج از کنترل جامعه غربی، اعتراض داشت و معتقد بود که به صورت طبیعی، جریانات کلی دنیا، به صورت امواج نامرئی در حال تجدید و تکامل هستند.

وی می گوید: تا کنون ، دو موج بزرگ جهانی به وجود آمده اند و اکنون، موج سوم در حال بروز و ظهور است.

سه مرحله تمدنی مورد نظر تافلر، عبارتند از:

- تمدن کشاورزی که سنت گرایی بر آن استوار است.

- تمدن صنعتی، که مدرنیته بر آن مبتنی است.

- تمدن الکترونیک و انفورماتیک، که جهانی شدن بر آن متوقف است.

در حال حاضر نیز، هر سه تمدن فوق، در نقاط مختلف جهان وجود دارند .

در موج اول، زمین، مبنای اساسی اقتصاد، فرهنگ، و زندگی فردی و اجتماعی است.



نیروی عضلانی در دوران نخست، مهمترین ابزار تولید  
به شمار می‌رفت.

در موج دوم، صنعت، مبنای اصلی است و ماشین،  
مهمترین ابزار.

در موج سوم، علوم اصلی عبارتند از: الکترونیک،  
دانش کامپیوتر، و بیولوژیک.

تافلر معتقد است که رویدادهای کنونی جهان، ازهیچ  
الگویی پیروی نمی‌کنند و در حقیقت، نظمی پنهان در  
ایجاد مراحل تکاملی تمدن‌ها وجود دارد که انقلاب و  
دگرگونی‌های جهانی را رقم می‌زند.

او می‌گوید: ما، در حال برپا کردن تمدنی جدید و  
استثنایی هستیم، بی‌آنکه شناخت روشن و دقیقی از  
آن داشته باشیم.

بر اساس دیدگاه تافلر، با تلاطم امواج تاریخ، کل تمدنهای مذکور، با یگدیگر برخورد می کنند و بر اثر همین امر است که بخش اعظم آنچه درجهان امروز برای برخی از ما بی معنا و تصادفی به نظر میرسد، معنا و مفهوم پیدا می کند.

در پرتو این دیدگاه، تافلر معتقد است که نه تاریخ به پایان رسیده (چنانکه فوکویاما می گفت)، و نه تمدن غرب رو به زوال است (چنانکه برژینسکی می گفت)، و نه مهمترین برخوردی که با آن مواجهیم، بین اسلام و غرب است، و نه میان تمدن غرب و سایر تمدن ها (آنطور که هانتینگتون معتقد بود).

بلکه مهمترین تحوّل استراتژیک و اقتصادی پیش روی ما، تقسیم جهان به سه تمدن متفاوت و متعارض است که در حال وقوع می باشد.

بنا بر این، صف آرای تمدنهای جهانی در حال حاضر، شکل دیگری بخود گرفته است و از این پس، به جای جهانی دو قطبی قبل از چنگ سرد، با جهانی روبرو هستیم که میان سه تمدن رقیب و متعارض، تقسیم گردیده است.

در چنین دنیای سه قطبی، موج نخست، تأمین کننده منابع و محصولات کشاورزی و معدنی است. موج دوم، تولیدات انبوه را در سایه نیروی کار ارزان بر عهده دارد. و موج سوم، در پرتو شیوه های جدید بهره برداری از علم و دانش، در صدد سیطره بر جهان است.

همانگونه که به هنگام شکل گیری موج دوم، میان تجدّد طلبان تمدن صنعتی از یکسو، و جوامع پیش مدرن قبلی از سوی دیگر، درگیری به وجود آمد، همینطور، در عصر حاضر نیز، میان تمدن موج سوم

که خواستار سیطره بر جهان است و دو تمدن پیشین،  
تنشهایی به وقوع می پیوندد.

بر اساس دیدگاه تافلر، برخورد تمدن ها به معنایی که  
برنارد لوئیس (Bernard Lewis) و هانتینگتون می گفتند،  
وجود نخواهد داشت. بنا بر این، درگیری های آینده،  
میان تمدن اسلامی و غربی یا هندوی و امثال آنها  
نخواهد بود، بلکه سه موج تاریخی که شرح داده شده،  
با هم برخورد خواهند کرد.

## نظریه پایان تاریخ

پس از پایان دوران جنگ سرد، دیدگاه های متعددی در  
جهت شکل گیری جهان نوین، ارائه گردید .

در بخش دیدگاه های فوکویاما، به این نکته اشاره ای کوتاه داشتیم که تئوری "پایان تاریخ"، توسط آن نظریه پرداز در سال 1992 میلادی ارائه شده است.

پیش زمینه تئوری یادشده این بود که پس از تولد سه ایدئولوژی از درون حرکت مدرنیسم غربی (یعنی: ناسیونالیسم، سوسیالیسم و لیبرالیسم)، هریک از حوزه های ایدئولوژیک مذکور در برهه ای از زمان برای تسلط بر جهان، اقدام کردند. دو بلوک اول و دوم در تأمین کامل هدف یاد شده ناکام گردیده اند و بلوک سوم در حال تجربه کردن تسلط بر جهان است.

در جریان جنگ جهانی، ارتش مغرور نازی به رهبری هیتلر که نمایندگی "ناسیونالیسم" را بر عهده داشت، پس از تصرف بخش عمده اروپا، به روسیه لشکر کشی کرد ولی با مقاومت حریفان قدرتمندش، طعم تلخ شکست را چشید و بدینسان، ارتش آلمان در سال

1946 با تحمل ناکامی از آن سرزمین باز گشت و سقوط هولناک ایدئولوژی "ناسیونالیسم" و حکومت هیتلر را به تماشا نشست.

در سال 1979 ارتش سرخ اتحاد جماهیر شوروی که نمایندگی "سوسیالیسم" را بر عهده داشت، به منظور تکمیل و توسعه تسلط خود بر بخش های دیگر جهان، به افغانستان که دارای ارزش خاص استراتژیک برای آن امپراتوری بود، لشکر کشی نمود؛ ولی با مقاومت حریف همزاد خویش یعنی جهان غرب که نمایندگی "لیبرالیسم" را بر عهده داشت با همکاری "کمربند سبز اسلامی" زمین گیر شد و در فاصله سالهای 1988 و 1989 مجبور به عقب نشینی از افغانستان شد. اتحاد جماهیر شوروی دو سال پس از این حادثه، در سال 1991 سقوط کرد و امپراطوری "سوسیالیسم" متلاشی گردید.

اینک بخشی از جهان غرب به عنوان مظهر ایدئولوژی "لیبرال دموکراسی" یگانه تاز میدان شده و در پناه قدرت و ثروت هنگفت خود و پس از شکست دادن دو حریف همزاد خویش، در صدد برآمده است تا سیطره خود را بر جهان، به کمال برساند.

فوکویاما، تئوری خود را به این شرح، اعلام نمود:

"سیر بلوک بندی های عظیم و متمرکزی که بر اثر ایدئولوژی های فراگیر به وجود می آیند، پایان یافته است، و تنها جریان باقیمانده پس از جنگ سرد، نظام لیبرال دموکراسی غربی با اقتصاد بازار آزاد است، و از این پس، هیچ حرکت دیگری که بتواند جایگزین این جریان شود، وجود ندارد."

بر مبنای این دیدگاه، جهان پس از جنگ سرد، دنیایی تک قطبی و یکپارچه خواهد بود، و تحت زعامت نظام

لیبرال دموکراسی غربی به رهبری آمریکا به عنوان تنها پیروز میدان، قرار خواهد داشت.

وجه تسمیه این تئوری هم بدین جهت است که فوکویاما معتقد بود: ما به پایان تاریخ رسیده ایم، زیرا دیگر جایگزینی تاریخی برای ایدئولوژی مذکور، وجود ندارد، و همه مردم جهان از این به بعد، برای رسیدن به نظام لیبرال دموکراسی با اقتصاد آزاد، در حرکتند. بنا بر این، جامعه بشری در عصر حاضر به جایی رسیده است که نمی تواند جهانی متفاوت از دنیای کنونی را تصور کند.

اما دیری نپایید که نظریه فوکویاما مبنی بر پایان تاریخ، با انتقادات جدی روبرو گردید و مخالفت گروهی از متخصصان مسائل راهبردی را برانگیخت.

یکی از مهمترین انتقادات این بود که ایدئولوژی لیبرال دموکراسی غربی که بر اساس اصالت ماده و اصالت



فرد، بنا شده است، دارای عیوب اساسی و نقاط ضعف بسیار است، و با بحران‌های سهمگینی در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مواجه خواهد بود.

بروز برخی از بحران‌های یادشده در کشورهای اروپایی و آمریکایی در عصر ما، شاهدهی بر عدم توانایی اندیشه لیبرال دموکراسی غربی برای اقناع مردم، حتی در کشورهای مغرب زمین است، چه رسد به مردمان سرزمین‌های دیگر که از نظر فرهنگ و تمدن، متفاوت می‌باشند.

## نظریه برخورد تمدن‌ها

تئوری معروف دیگری که پس از جنگ سرد مطرح گردید، نظریه‌ای بود که توسط استاد دانشگاه

هاروارد آمریکا "ساموئل هانتینگتون"، تحت عنوان "برخورد تمدن‌ها" ارائه شد. در بخش دیدگاه‌های این نویسنده، اشاره کوتاهی به دیدگاه وی داشتیم. در اینجا، توضیحات بیشتری را در نقد این تئوری، تقدیم خواهیم کرد.

هانتینگتون، تمدن‌ها را به تقلید از "توینبی" بر اساس گرایش‌های دینی و فرهنگی به شرح زیر تقسیم کرده است:

تمدن غربی مسیحی، تمدن اسلامی، تمدن کنفوسیوسی در چین، تمدن ارتدوکسی - اسلاو، تمدن بودایی و ژاپنی، تمدن هندویی، تمدن آمریکای لاتین، و تمدن آفریقایی.

نظریه برخورد تمدن‌ها، قبلاً نیز توسط نظریه پرداز افراطی، برنارد لوئیس (Bernard Lewis) مطرح شده بود. وی مشوق قدرت‌های غربی در جهت برخورد با

مظاهر قدرت در جهان اسلام بوده و از جمله کسانی  
به شمار می رود که طرح تجزیه ایران و عراق بر اساس  
تعدد قومیت ها را ارائه کرده است.

هانتینگتون بر این عقیده است که:

"نقطه اصلی برخورد پس از جنگ سرد، نه رنگ  
ایدئولوژیکی دارد و نه بوی اقتصادی. بلکه شکافهای  
عمیق میان جوامع بشری به عنوان نقطه غلیان  
برخوردها، ماهیتی فرهنگی خواهد داشت. بنا بر این،  
برخوردهای بزرگ در آینده، میان تمدن ها خواهد بود و  
خطوط گسل (Faultlines) در میان تمدنها،  
خاکریزهای این نبرد خواهد بود. این خطوط گسل،  
جانشین مرزهای سیاسی و ایدئولوژیک دوران جنگ  
سرد می شود."

هانتینگتون، قرن بیست و یکم را قرن برخورد تمدن  
غربی با تمدن اسلامی و تمدن کنفوسیوسی برشمرد و

به سران کشورهای اروپایی و آمریکا هشدار داد تا آمادگی لازم را برای چالش با این دو تمدن داشته باشند. وی همچنین توصیه کرد که باید از اتحاد میان دو تمدن اسلامی و کنفوسیوسی جلوگیری بعمل آید. زیرا هماهنگی میان این دو تمدن، می تواند تمدن غرب را از پا درآورد.

وی در مصاحبه ای با نشریه فرانسوی "لوپوئن" (Le Point) چنین می گوید:

"امروز تمدن اسلام مهمترین بلوک ایدئولوژیکی است که سر راه تمدن غرب قد علم کرده است و این تمدن را مجبور کرده از جاه طلبی های جهانشمولش دست بردارد..."

يك واقعیت در این میان وجود دارد و آن این است که غرب باید بفهمد که با وجود تمدن اسلامی، اکنون

دیگر نمی تواند مانند بعد از جنگ جهانی دوم بر جهان تسلط یابد.

بنابراین ما باید این واقعیت را بپذیریم که تمدن های بزرگی چون چین و اسلام، بدون آنکه لزوماً ارزشهای ما را مد نظر قرار دهند، عملاً در صحنه جهانی مطرح شده اند و این درحالی است که این دو تمدن هر روز بیشتر از گذشته براساس آهنگ خاص خود در حال تقویت شدن هستند...

درباره ویژگی های برخورد دو تمدن اسلام و غرب باید گفت که اولین ویژگی این برخورد، جهانی بودن آن است. یعنی هر جایی که مسلمانان و غربیان وجود داشته باشند، این برخورد نیز وجود خواهد داشت."

پس از ارائه نظریه برخورد تمدن ها توسط هانتینگتون، جمعی از سیاستمداران و نظریه پردازان

به تایید آن پرداختند، و گروهی نیز، به نقد آن اقدام کردند.

## مو افقان نظریه برخورد تمدن ها

افراد ذیل، از جمله کسانی هستند که دیدگاه هانتینگتون را در خصوص اصل برخورد میان تمدن ها پذیرفتند، گرچه نقطه نظرات خاصی نیز دارند:

### هنری کیسینجر

وی ضمن بیان نقطه نظرات خود در زمینه قدرتهای برتر پس از جنگ سرد، نظریه هانتینگتون را در تحلیل اوضاع جهان در عصر حاضر، می پذیرد. کیسینجر در عین حال، مشکلات و ناهماهنگی ها را در خطوط گسل میان تمدن ها که هانتینگتون مطرح کرده است، منحصر به آنچه او گفته است نمی داند.

## میچل استرمر

استرمر، رئیس انیستیتوی مطالعات روابط بین الملل آلمان نیز، معتقد بود که برخورد فرهنگ ها عاملی خطرناک و بی ثبات کننده است و کشورهای غربی و اعضاء پیمان ناتو در آینده، با این برخوردها مواجه خواهند بود.

## ریچارد نیکسون

این رئیس جمهور اسبق آمریکا نیز ضمن تایید پیشبینی هانتینگتون، دولت مردان آمریکا را از فرو افتادن در این نبرد و یا بی تفاوتی در برابر آن، برحذر می دارد و چنین می گوید:

"آمریکا نباید اجازه دهد که «برخورد تمدنها» به ویژگی غالب بر عصر پس از جنگ سرد تبدیل شود... اگر آمریکا همچنان نسبت به درگیری هایی که در آن ملل

مسلمان قربانی می شوند، بی تفاوت باشد، در واقع جهان غرب و جهان اسلام را به برخورد باهم فراخوانده است."

بسیاری از دولتمردان و سردمداران جهان غرب، برخورد تمدن‌ها را نه تنها تایید کرده اند، بلکه با جدیت در صدد ایجاد تنش گسترده در سطح دولت‌ها و ملت‌های اسلامی از یک سو، و جهان غرب از سوی دیگر می باشند، تا زمینه را برای نبرد جهانی دیگری فراهم سازند. آنان با ارائه طرح‌ها و برنامه‌های پیچیده‌ای بر آنند تا به هر طریق ممکن، عصبانیت و خشم غیر قابل کنترل میان جوامع و دولت‌های اسلامی و جوامع غربی را برانگیزند و عرصه جهانی را برای تحقق برخورد تمدن‌ها آماده نمایند.

اقدام‌های اخیر برخی از دستگاه‌های ارتباط جمعی غرب مبنی بر انتشار گسترده و کم سابقه تصاویر



موهن و اسائه ادب به ساحت پیامبر اسلام که با پشتیبانی ضمنی بعضی از دولتهای اروپایی انجام می‌گیرد، یکی از توطئه‌های به ظاهر ساده ولی حساب شده و پیچیده در این راستا می‌باشد و یک حلقه دیگر از مرحله برخورد میان تمدن غرب و تمدن اسلامی را تشکیل می‌دهد.

### مخالفان نظریه برخورد تمدن‌ها

دیدگاه‌های هانتینگتون و برنارد لوئیس و امثال آن‌ها در مورد برخورد تمدن‌ها، توسط بسیاری از اندیشمندان جهان، مانند نظریه پردازان ذیل، مورد نقد قرار گرفته است:

#### ادوارد سعید

از جمله مخالفان این تئوری، نویسنده معروف فلسطینی - آمریکایی، ادوارد سعید (Edward Said)

است که دیدگاه های خود را در کتاب شرق شناسی (Orientalism)، بیان داشته است. وی بر این عقیده است که:

"فرهنگ های بشری چنان به هم آمیخته اند و محتوا و تاریخ آن ها چنان به هم وابسته اند و درهم گره خورده اند که هرگز نمیتوان آنها را از هم جدا کرد و به صورت بلوکهای بزرگ متضاد مانند ایدئولوژی های معارض شرق و غرب در آورد."

### زیگنیو برژینسکی

برژینسکی، نظریه پرداز آمریکایی و نویسنده کتاب "خارج از کنترل" معتقد است که هانتینگتون، دیدگاهی همه جانبه ارائه نکرده و درونگسیختگی فرهنگ غربی و بحران های تمدنی اروپا و امریکا را نادیده گرفته است. او میگوید:

"نگرانی من از این جهت است که مشکل خودتباهی فرهنگی (Cultural Self Corruption) که با آن روبرو هستیم، نه تنها قابلیت امریکا در حفظ موقعیتش در جهان به عنوان رهبر سیاسی را متزلزل می سازد، بلکه حتی نظام ما را بعنوان يك نظام نمونه برای دیگران خدشه دار می کند."

او معتقد است که : نظام سکولاریزم عنان گسیخته (Out of Control Secularism) که بخش بزرگی از جهان غرب را فرا گرفته است ، در درون خویش، خودویرانی فرهنگی (Cultural self destruction) را پرورش میدهد.

بر اساس دیدگاه این تحلیلگر سیاسی، خطر اصلی که تمدن غرب را تهدید می کند، مواجهه با تمدنهای دیگر مانند تمدن اسلامی و تمدن کنفوسیوسی نیست، بلکه

خطر مهمّ، فروپاشی تمدّن و فرهنگ غربی است که به خاطر دور شدن از ارزش ها، خودنمایی می کند.

علاوه بر اشخاص یادشده، بسیاری از شخصیت ها و مؤسسات بزرگ فرهنگی جهان، به مخالفت با تئوری برخورد تمدّن ها برخاسته و در جهت عکس این نظریه، به تحکیم روابط فرهنگی و گفتگو میان تمدّن ها، اقدام نموده اند.

\*\*\*\*\*

## فهرست مطالب

صفحه	موضوع
3	پیشگفتار
3	تعریف فلسفه
4	تعریف فلسفه سیاسی
5	خطر غفلت از فلسفه سیاسی
12	فلسفه سیاسی در مکاتب چین
12	مکتب کُنْفوسیوس
17	مکتب موهیسم (Mohism)
20	مکتب قانون گرایان در چین
23	فلسفه سیاسی در مکاتب یونان
23	افلاطون
28	عدالت محوری
28	حکمت محوری
29	قانون گرایی
30	پرهیز از خشونت
33	ارسطو
55	فلسفه سیاسی در مکاتب فکری اسلامی

55	ابن سینا
63	ابونصر فارابی
66	سیاست از دیدگاه فارابی
67	حکومت فاضله از دیدگاه فارابی
70	اوصاف حاکم اعلا در حکومت فاضله
71	مبانی اندیشه سیاسی فارابی
73	ابن خلدون
74	فلسفه تاریخ
75	مراحل عمر حکومت ها
80	فلسفه سیاسی در مکاتب فکری جهان غرب
80	فلسفه سیاسی ماکیاولی
82	زمینه اندیشه های سیاسی ماکیاولی
83	مبانی فلسفه سیاسی ماکیاولی
91	تامس هابز
93	فلسفه سیاسی هابز
93	دولت مطلقه
96	قانون مدنی
98	جان لاک
100	اندیشه های سیاسی

100	نفی حکومت مطلقه
101	لیبرالیسم سیاسی
102	آزادی مذهبی
103	مونتسکیو
103	انتقاد از تعصبات کلیسا و انحرافات دولت
106	انواع حکومت
106	ضرورت توازن ارکان نظام
108	تفکیک قوا
110	ژان ژاک روسو
112	مبارزه با نابرابری اقتصادی
114	دولت، شری که وجودش لازم است
115	قرارداد اجتماعی
116	دموکراسی مستقیم
118	کانت
121	نقد عقل عملی
122	فلسفه سیاسی در مکتب کانت
122	نظام بین الملل و صلح جهانی
123	حاکمیت قانون
124	دموکراسی

125	جان استوارت میل
126	آزادی فردی
127	ارکان دموکراسی
128	دموکراسی نمایندگی
130	لیبرال دموکراسی
131	هگل
132	نهاد دولت
134	تفکیک قوا
134	حقوق بین الملل
135	مارکس
136	نقش اقتصاد در ساختار سیاسی
137	نقد لیبرال دموکراسی
138	دیویی
138	لیبرالیسم کلاسیک
141	سارتر
142	نقش فرد در جامعه
143	آزادی انسان
144	تحلیل پدیده ظلم
146	اخلاق و قرارداد اجتماعی



146	آزادی
147	لیبرالیسم انضمامی
148	میشل فوکو
149	تبارشناسی تحلیلی
150	پیوند میان دانش و قدرت
151	نظام حکمرانی
152	هایک
153	آزادی فردی - آزادی جمعی - آزادی سیاسی
156	دولت و نقش آن
157	حاکمیت قانون
159	کارل پوپر
160	نقد تاریخ گرایی
160	نقد سوسیالیسم و کمونیسم
161	حدود تسامح و تساهل
162	جان رالز
162	عدالت اجتماعی
164	هانتینگتون
165	موج سوم دموکراسی گرایی
165	روابط مدنی - نظامی

166	برخورد تمدن ها
166	نهادگرایی
168	فوکویاما
170	لیبرال دموکراسی و پایان تاریخ
172	نقد پایان تاریخ
174	منحنی عمر حکومت ها
175	حکومت، فردی در مقیاس بزرگتر
177	علل سقوط حکومت ها
179	قانون حاکم بر تمدن ها و فرهنگ ها
179	تمدن و فرهنگ
188	توسعه
189	مفهوم توسعه
190	ابعاد توسعه
191	توسعه سیاسی
192	ارکان توسعه سیاسی
194	دموکراسی
195	تعریف دموکراسی
197	انواع دموکراسی
198	اصول دموکراسی

199	اصل آزادی و حقوق شهروندان
203	توسعه اقتصادی
203	اهمیت توسعه اقتصادی
204	نمادهای توسعه اقتصادی
214	توسعه اجتماعی
215	اصول توسعه اجتماعی
217	توسعه فرهنگی
218	شاخص های توسعه فرهنگی
220	مراحل توسعه
223	تئوری های بحث برانگیز
223	تئوری موج سوم
228	نظریه پایان تاریخ
233	نظریه برخورد تمدن ها
235	موافقان نظریه برخورد تمدن ها
241	مخالفان نظریه برخورد تمدن ها